

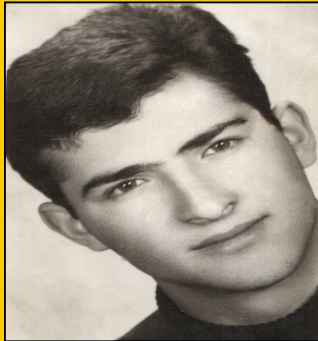
سر مقاله

## مشتی که باز می شود یا مشت هائی که باید باز شوند!!

(در باره رابطه جمهوری اسلامی و آمریکا)

... نگاهی به تاریخ روابط بین جمهوری اسلامی با دولت آمریکا نشان می دهد که اتفاقا اولین بار دیدار های خمینی، بهشتی، بازرگان، موسوی اردبیلی و... با نمایندگان آمریکا در سالهای ۵۶-۵۷ بود که راه به قدرت رسیدن این دارو دسته جنایتکار را هموار نمود، و امروز دیگر جای انکار نیست که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم جانشین رژیم شاه اساسا بوسیله امپریالیستها در کنفرانس گوادالوپ جهت سرکوب انقلاب ایران تعیین وبا کمک آنها به قدرت رسید و طبیعتا نیز به مثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم آنچه در تمامی این سالها انجام داده در همان خطی بوده که منافع امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم امریکا ایجاب می کرده است ...

صفحه ۲



چریک فدائی خلق. رفیق  
خشیار سنجری



چریک فدائی خلق.  
رفیق نزال آیتی

**جاودان باد خاطره تابناک جانباختگان  
فروردین ماه چریک‌های فدایی خلق  
ایران**

## جلوه دیگری از فریکاری جریان منحن "اکثریت"!

... جریان منحن اکثریت و نیروهای وابسته به آن وظیفه ای جز ایجاد حاشیه ای امن برای سیاستها و خطوط ضد انقلابی دیکتاتوری حاکم بر علیه توده های ستمدیده و جنبش انقلابی آنان نداشته و ندارند... در شماره ۸۶ کار اکثریت مورخ ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۹ مسئولین این نشریه با این عنوان که ضد انقلاب شایع کرده که در "میدان نبرد پاسداران فداییان را با تیر می زند" در رد این "شایعه"، می نویسند "همه اعضا و هواداران سازمان در غرب و جنوب غربی میهن امروز بدون کوچکترین توجه به تبلیغات پیشرفته ضد انقلاب با تمام توان خویش در کنار پاسداران که دلاورانه علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم تجاوزگر عراق می رزمند، در یک سنگر و و در یک جبهه علیه امپریالیسم آمریکا، علیه رژیم جنایتکار عراق و علیه تمامی جبهه ضد انقلاب می رزمند و اتفاقا درست به همین دلیل است که تمام رسانه های گروهی وحشت زده به تبلیغ علیه اتحاد عمل فداییان و پاسداران پرداخته اند."

صفحه ۴

## مافیای روسی، مخوف ترین مافیای جهان

مافیای کنونی روسیه نه از بطن انقلاب سوسیالیستی در این کشور بلکه از سیستمی مبنی بر سرمایه داری دولتی حاکم بر روسیه، پس از شکست سوسیالیسم در این کشور برخاسته است. سیستم سرمایه داری دولتی در روسیه که سال های سال از طرف حاکمین آن کشور و جیره خواران شان در سراسر جهان و هم چنین از طرف کوته اندیشانی به عنوان سیستمی سوسیالیستی جا زده می شد ، لاشخور هائی را پرورش داده بود که با سقوط خود ، هرح و مرجی وسیع و شنیع ترین جلوه های جامعه سرمایه داری را از خود بروز داد. و مافیائی را خلق کرد که ولع و حرص تمرکز سرمایه و سود اندوزی بیرحمانه اش آن را به مخوف ترین مافیای جهان تبدیل کرده است. صفحه ۱۱

## در نشست قدرتهای سرمایه داری در لندن چه گذشت؟

... کر چه سران آلمان و فرانسه می کوشند چنین جلوه دهند که گویا سیاستهای مالی و پولی پیشنهادی آنها در جهت حل بحران به نفع زحمتکشان است، اما واقعیت این است که مخالفتهای دولتهای اروپایی با دولت امریکا هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان محروم در اروپا ندارد و دولتهای سرمایه داری جهان همزمان با پیشبرد رقابتهایشان با یکدیگر، همچنان در تلاش برای پیشبرد منافع طبقه سرمایه دار جهانی، سیاستهایی را به پیش می برند که تنها هدفشان تحمیل تمام بار بحران اقتصادی موجود بر دوش طبقه کارگر و توده های ستمدیده است... صفحه ۱۲

## در صفحات دیگر

- گوشه ای از مواضع ضد انقلابی سازمان خائن اکثریت ..... ۹
- زندانهای جمهوری اسلامی افشاگر گوشه ای از جنایات رژیم ..... ۱۰
- در باره بحران اقتصادی نظام سرمایه داری..... ۱۷
- تظاهرات ضد سرمایه داری در لندن ..... ۱۹

کند اگر نگوئیم همه، حداقل بخش بزرگی از مشکلات کشور حل می شود. این تفکر این طور جلوه می دهد که گویا در ۳۰ سال اخیر جمهوری اسلامی با امریکا هیچ رابطه ای نداشته است و یا از نظر این افراد گویا آن کشور هائی که روابط شان با امریکا علنی و دوستانه است فاقد آن مشکلاتی هستند که در ایران و زیر سلطه منحوس جمهوری اسلامی شاهد آن می باشیم. البته دشمنی امپریالیسم آمریکا با مردم رنج دیده سراسر جهان و جنایاتی که این قدرت جهانی در حق توده های ستمدیده سراسر جهان مرتکب شده واضح تر از آن است که کسانی بتوانند آمریکا را دوست مردم ایران جا بزنند. بنابراین در مورد کسانی که با قبول تبلیغات ظاهری اینطور جلوه

می دهند که گویا تاکنون مراودات و دیدار هائی بین مقامات دو کشور ایران و آمریکا وجود نداشته و گویا در ۳۰ سال گذشته نه تنها هیچ رابطه ای بین دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی بر قرار نبوده بلکه برعکس ماهیت روابط آنها را دشمنی و ستیز شکل می داده است. باید گفت واقعیات در سی سال گذشته خلاف آن را ثابت می کند و در مورد روابط آمریکا با جمهوری اسلامی ریاکارانه ترین دروغی که می توان گفت همین دروغ بزرگ می باشد. واقعیت این است که در ۳۰ سال گذشته دیدارها و روابط سردمداران جمهوری اسلامی با دیپلماتهای امریکا همواره ادامه داشته و در این دیدارها بر علیه سرنوشت مردم ایران و منطقه تصمیم گرفته شده است. حتی در زمان دولت بوش که رئیس جمهور امریکا با صراحت از "گزینه نظامی" جهت جلوگیری از "اتمی" شدن جمهوری اسلامی سخن می گفت نیز همواره مبادلات و مذاکرات دیپلماتیک فی مابین دو دولت برقرار بود.

نگاهی به تاریخ روابط بین جمهوری اسلامی با دولت آمریکا نشان می دهد که اتفاقا اولین بار دیدارهای خمینی بهشتی، بازرگان، موسوی اردبیلی و... با نمایندگان امریکا در سالهای ۵۶-۵۷ بود که راه به قدرت رسیدن این دارو دسته جنایتکار را هموار نمود، و امروز دیگر جای انکار نیست که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم جانشین رژیم شاه اساسا بوسیله امپریالیستها در کنفرانس گوادالوپ جهت سرکوب انقلاب ایران تعیین و با کمک آنها به قدرت رسید و



بالاخره درخواست استفاده از خاک ایران جهت انتقال تجهیزات به نیروهای غرب در افغانستان همگی جلوه هائی از تغییر روابط فی مابین ایران و آمریکا تلقی می شوند.

شکی نیست که چنین رویداد هائی در مقایسه با دورانی که دولت بوش علنا رژیم جمهوری اسلامی را یکی از اجزاء "محور شر" قلمداد می کرد و هر روز خبری مبنی بر ضرورت توقف غنی سازی اورانیوم و به همین دلیل تشدید تحریم های شورای امنیت سازمان ملل و احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران پخش می شد به معنی فاصله گیری سیاست های جدید آمریکا از سیاست های دوران بوش می باشد. اما نکته ای که در اینجا باید روی آن تامل نمود این است که رویداد های اخیر که احتمال بوجود آمدن تغییراتی در رویه آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی را در خود نهفته دارد باعث دو برخورد متفاوت در میان نیروهای سیاسی گشته است. از یک سو کسانی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی چشم به آمریکا دوخته و "تحریم" ها را نشانه اقدامی از طرف آمریکا برای این منظور تلقی می کردند با احساس ناامیدی رویداد های اخیر را دال بر نزدیکی جمهوری اسلامی و آمریکا به یکدیگر و برقراری دوستی بین آنان به حساب می آورند (انگار که بین این دو تاکنون واقعا دشمنی وجود داشته است!) و از سوی دیگر احتمال تغییر سیاست آمریکان نسبت به جمهوری اسلامی موجب شادی و شغف کسانی گردیده که چنین جلوه می دهند که اگر امریکا با جمهوری اسلامی رابطه برقرار

از زمانی که هیلاری کلینتون وزیر خارجه جدید دولت آمریکا رسماً اعلام نمود که "ما دستمان را بسوی جمهوری اسلامی دراز می کنیم و انتظار داریم آنها نیز مشت خود را باز کنند"، اکثر خبرگزاریها چنین گزارش دادند که "بخ" روابط به اصطلاح منجمد دو دولت دارد آب می شود. در همین راستا دیدارهای اخیر دیپلماتهای آمریکائی با نمایندگان جمهوری اسلامی و همچنین پیامی که اوپاما، رئیس جمهور آمریکا به مناسبت نوروز داد، از سوی خبرگزاریها به مثابه نشانه های روشنی از این تغییر و گرایش دولت جدید آمریکا به "تعامل" و مذاکره با رهبران رژیم جمهوری اسلامی در افکار عمومی گزارش داده شد.

در رابطه با این ادعا، دیدار نمایندگان ناتو با جمهوری اسلامی که از آن به عنوان اولین دیدار "از زمان رژیم شاه" نام برده شد، دعوت از جمهوری اسلامی به کنفرانسی که آمریکا در رابطه با افغانستان در هلند برگزار نمود، دیدار "محمد مهدی آخوندزاده" معاون آسیا - اقیانوسیه وزارت خارجه ایران و "ریچارد هولبروک" فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان، اظهارات هیلاری کلینتون که این دیدار را "مثبت و سازنده" توصیف نمود، ملاقات دیپلماتهای دو کشور در روسیه در جریان کنفرانسی که تحت حمایت سازمان همکاری شانگهای در مسکو برگزار شد، اعلام این خبر که ممکن است دولت آمریکا سیاست خود مبنی بر مخالفت با غنی سازی اورانیوم بوسیله جمهوری اسلامی را تغییر دهد و

این واقعیت است که به اعتبار نقشی که امپریالیستها برای جمهوری اسلامی قائل بودند در تمامی این سالها

**داستانهای ترسناک مربوط به احتمال تبدیل جمهوری اسلامی به یک "قدرت اتمی" باعث شده تا همین دولت آمریکا به برکت جنجال اتمی جمهوری اسلامی موفق شود با توسعه میلیتاریسم و فضای جنگی در منطقه میلیاردها دلار سلاح به دولتهای عربی خلیج فارس و فراتر از آن خاورمیانه بفروشد... واقعیت جز این نیست که جمهوری اسلامی در تمامی سالهای حاکمیت خویش به مثابه رژیم و وابسته به امپریالیسم در جهت حفظ و تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا در ایران و منطقه هر چه از دستش بر می آمده انجام داده و همواره درست در همان خطی حرکت کرده است که منافع امپریالیسم ایجاب می کرده است.**

پرخاشگری علنی پوششی جهت کتمان روابط صمیمانه مخفی فی مابین دو طرف بوده است. واقعیت جز این نیست که جمهوری اسلامی در تمامی سالهای حاکمیت خویش به مثابه رژیم و وابسته به امپریالیسم در جهت حفظ و تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا در ایران و منطقه هر چه از دستش بر می آمده انجام داده و همواره درست در همان خطی حرکت کرده است که منافع امپریالیسم ایجاب می کرده است.

در تمامی این سالها جمهوری اسلامی از هیچ کوششی برای حفظ سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران کوتاهی نکرده و می دانیم که پیشبرد چنین سیاست ضد خلقی ای بدون سرکوب و کشتار روزانه کارگران و توده های ستمدیده امکان پذیر نبوده است. اما علیرغم همه این جنایات و برغم کشتار های دهه ۶۰ و به خصوص قتل عام وحشیانه چند هزار زندانی سیاسی در تابستان سال ۶۷ که برای حفظ نظام حاکم ضروری بوده است، عربده های ضد امپریالیستی سردمداران جمهوری اسلامی به اربابانشان امکان داد تا خود را خارج از این معرکه نشان داده و چنین جلوه دهند که گویا هیچ نقشی در این جنایات نداشته و حتی مخالف سرکوبگرهای دیکتاتوری حاکم بوده اند. پرخاشگری ظاهری در حین همکاری غیر علنی و فریاد های دروغین مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم آمریکا همچنین به جنایتکاران حاکم امکان داد تا به خود و رژیمشان چهره ای ضد

طبیعتا نیز به مثابه رژیم و وابسته به امپریالیسم آنچه در تمامی این سالها انجام داده در همان خطی بوده که منافع امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا ایجاب می کرده است. بر این اساس بزرگترین جعل تاریخ این است که فکر کنیم در تمام این سالها رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی مستقل از امپریالیستها حرکت می کرده و به مثابه یک رژیم مستقل سیاستهایش را نه بر اساس منافع امپریالیستها بلکه بر مبنای مصالح خود تعیین می کرده است. چنین است که داستان "پروژه اتمی" را نشانی از تنش بین قدرتهای امپریالیستی و دولت آمریکا با جمهوری اسلامی می نامند در حالی که اتفاقا این موضوع مدتهاست که به کانالی برای غارت منابع و چاپیدن هر چه بیشتر دسترنج کارگران و خلقهای تحت ستم ما توسط قدرتهای امپریالیستی بدل شده است. جای تردید نیست که داستانهای ترسناک مربوط به احتمال تبدیل جمهوری اسلامی به یک "قدرت اتمی" باعث شده تا همین دولت آمریکا به برکت جنجال اتمی جمهوری اسلامی موفق شود با توسعه میلیتاریسم و فضای جنگی در منطقه میلیاردها دلار سلاح به دولتهای عربی خلیج فارس و فراتر از آن خاورمیانه بفروشد. حتی واقعیاتی آشکار تر از این وجود دارند که دال بر پیشبرد سیاستهای آمریکا توسط جمهوری اسلامی می باشد. مثلا چگونه می توانیم نقش جمهوری اسلامی در جنگ ایران و عراق و تداوم ۸ ساله آن در جهت منافع غرب و آمریکا را فراموش کنیم و یا چشم بر روی واقعیاتی چون "اکتبر سورپرایز" (معامله ریگان با خمینی جهت عدم آزادی گروگانهای سفارت امریکا تا روشن شدن نتیجه انتخابات در امریکا) و "ایران گیت" (فروش اسلحه از سوی اسرائیل و آمریکا به جمهوری اسلامی و ارسال منابع حاصل از این امر برای کنتراهدار نیکاراگوئه) ببندیم و به خاطر نیاوریم که همین جمهوری اسلامی بود که در جریان یورش تجاوزگرانه آمریکا به افغانستان و عراق با هر سازی که آمریکا می زد می رقصید و از هیچ کمکی به ارتش آمریکا دریغ نمی کرد.

در حقیقت در روایت کسانی که ظواهر امور را مبنای قضاوت خود قرار می دهند آنچه که اساسا نادیده گرفته می شود و یا آگاهانه کتمان می شود

امپریالیستی داده و چنین جلوه دهند که نه به خاطر حفظ سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته که وظیفه حراست از آن به آنها داده شده است بلکه برای مقابله با توطئه های امپریالیستها و حفظ استقلال خود چنین می کنند. بدون شک با استقرار اواما در کاخ سفید بطور طبیعی تغییراتی در سیاستهای دولت آمریکا و تاکتیکهای آنها در سطح خاورمیانه رخ خواهد داد. اما به این نکته باید توجه کرد که در سی سال گذشته روابط صمیمانه در حین پرخاشگریهای ظاهری ماهیت روابط ایران و آمریکا را تعیین می کرده است و این واقعیت در تمام این سالها قدرت فریبکاری بزرگی به هر دو طرف بخشیده و وسیله خوبی جهت پیشبرد سیاستهایشان به آنها داده است. از این رو به نظر نمی رسد که آمریکا بسادگی از چنین سیاست استراتژیکی چشم پوشد. و بیشتر این احتمال وجود دارد که اواما و دارو دسته اش نیز درست در راستای همین سیاست هر چند با تاکتیک های متفاوتی همچنان جمهوری اسلامی را به خدمت بگیرند.

بر عکس کسانی که بر این باورند و یا چنین جلوه می دهند که با علنی شدن روابط دو طرف و برقراری مناسبات دیپلماتیک مشکلات موجود در جهت منافع مردم تا حدی حل خواهد شد باید گفت و تاکید نمود که اولاً هر چه روابط جمهوری اسلامی با امریکاعلنی تر باشد و هر چه همکاری و حرف شنوی ذاتی این همکاری از طرف جمهوری اسلامی آشکار تر باشد قدرت فریبکاری دشمنان مردم ما تضعیف می گردد و این امر از این جنبه که به مردم امکان می دهد که دشمنانشان را در چهره های مختلف بهتر بشناسند به نفع مبارزات مردم ما می باشد. ثانیاً شکل بروز روابط امپریالیسم با جمهوری اسلامی هر چه باشد تغییری در ماهیت خود این روابط یعنی وابستگی جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی حاکم بر ایران به امپریالیسم نمی دهد. بنابراین این واقعیت همچنان به عنوان یک ضرورت مطرح است که مردم ما تا عامل اصلی استثمار و غارت خود و فقر و فلاکت ناشی از آن یعنی سلطه نظام سرمایه داری وابسته و سرسپردگی رژیم های سیاسی حافظ آن به امپریالیسم را نشناخته و جهت نابودی قطعی آن گام برندارند هرگز به آزادی دست نخواهند یافت.

## جلوه دیگری از فریکاری جریان منحنی "اکثریت"!

... سیاست ما انتقاد از سرکوبگرهای حکومت بود حتی در زمانی که ما در سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت را پیش می بردیم. ما علیه اعدامها بودیم علیه سرکوبهای کور حکومت بودیم... (بهزاد کریمی، از مسئولین سازمان منحنی اکثریت در مصاحبه با بی بی سی) (سوال نشریه کار از رفیه دانشگری و مهدی فناپور شماره ۱۲۰، تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰) رفیق رفیه، اخیرا تعدادی از دختران جوان که متهم به فعالیت در گروه های ماجراجو بودند، اعدام شدند. لطفا نظراتان را درباره این اعدام ها و پی آمدهای آن بگویید؟ ج- قبل از اینکه به مساله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه های انقلاب بپردازیم لازم است اول به عوامل و شرایط بوجود آورنده این قبیل خشونت ها توجه کنیم و مساله را نه صرفا از جنبه عاطفی و اخلاقی - که به نوبه خود حائز اهمیت است - آن چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم... در چنین فضایی هم طبعاً، اعمال قاطعیت از جانب جمهوری اسلامی جهت دفاع از موجودیت خود، مساله ای است قابل درک و پیش بینی. در این جا صحبت از زن و مرد بودن و یا نیات حسنه افراد در میان نیست بلکه پای دفاع از موجودیت انقلاب و در هم شکستن جبهه متحد ضد انقلاب در میان است... هواداران سازمان در موقعیت خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه تر و قاطعانه تر از پیش انجام دهند...

چیزی بوده ولی مناسبانه این حرفها زده می شه بی انکه عرض میکنم یک نمونه یک مورد درطول این ۲۵ سال نتونستن ارائه بدن."

بدون شک مطالعه این اظهارات با توجه به درجه وقاحت و خونسردی ضد انقلابی ای که در ورای آن نهفته است در درجه اول خشم هر انسان آزادیخواه و تمامی کسانی که عزیزی را در مبارزه با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی از دست داده و در این بین بر نقش سازمان اکثریت در جریان سرکوبگری های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ که حال از زبان یکی از مسئولین آن سازمان به عنوان سیاست "اتحاد و انتقاد" از آن یاد می شود، واقف است، بر می انگیزد.

از آنجا که مساله همکاری سازمان اکثریت در سرکوب توده ها یک مساله مهم تاریخی ست لازم است برای "شفاف" سازی باز هم هر چه بیشتر این امر، به اظهارات بهزاد کریمی که اعتراف می کند همواره و در آن سالها از "مسئولین" این جریان منحنی بوده است، پرداخته شود.

او در آغاز صحبتش همانطور که دیدیم بر این امر معترف است که در دهه ۶۰ در شرایط سرکوب های وحشیانه جمهوری اسلامی بر علیه توده های مبارز در سراسر ایران، او و سازمانش نه تنها همچون مردم مبارز ما در مقابل جمهوری اسلامی قرار نداشتند بلکه به قول این مسئول کهنه کار اکثریت، سیاست "اتحاد و انتقاد" با رژیم جمهوری اسلامی را در پیش گرفته بودند که معنی ساده آن این است که "اکثریت" در حالی که متحد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بود، انتقاداتی هم به این رژیم داشت. بهزاد کریمی اکثریتی، خود نیز مطرح می کند که "این سیاست به هر حال سیاستی بود که مارو در به مدت معینی قرار داد در کنار جمهوری اسلامی."

اکنون باید ببینیم معنی عملی چنان سیاستی چه بود و حالا که خود اعتراف دارند که مدت "معینی" در کنار جمهوری اسلامی بوده اند، چگونه این رژیم

از این مخالفین اون موقع ما، منتقدین ما از این دارن باصطلاح برخورد غیر واقع بینانه برخورد غیر مسئولانه انجام می ده ن و اتهاماتی طرح می کنن که اتهامات هیچ گونه مبنای واقعی نداره این من اعلام می کنم به مثابه کسی که همون موقع هم جزو مسئولین سازمان بودم و در طول سالها هم مسئولیت داشتم ما به هیچ وجه در مورد نیروهای شرکت کننده در انقلاب زمانی هم که یا هم دیگه در سیاستهای متفاوت فرار گرفتیم به هیچ وجه سیاست ما نه تنها لو دادن نموده سیاست ما انتقاد از سرکوبگرهای حکومت بود حتی در زمانی که ما در سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت را پیش می بردیم. ما علیه اعدامها بودیم علیه سرکوبهای کور حکومت بودیم ولی درعین حال ما علیه ترورها و ماجراجوییهای اون موقع هم بودیم و برعکس من می توانم بگویم که صدها، فعال جب مجاهد اقلیتی و یا جریانات دیگه در خانه های دوست رفقای ما بنه داده شده ن و از طریق رفقای ما به خارج کشور فر ستاده شده ن و از انا ما به اندازه کافی نمونه داریم ولی ۲۵ ساله که ما در این موضعی که اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم بعضی از مخالفین ما همچنان چسبیدن به اون دوسال و اون دوسال رو هم به شکل بسیار بسیار بد ارائه می ده ن تفسیر می کنن، برخلاف واقع. سیاست ما به هیچ وجه اینجوری نبوده و اگر ببینین شما ۲۵ سال می گذره این حرفا رو می زنن ولی تا حالا حتی یک نمونه یک نمونه مشخص نتونستن ارائه بدن و ما واقعا دنبال این هستیم که اگر برخلاف سیاستی که ما داشتیم که این سیاستی به هیچ وجه نه تنها تحویل ندادن نبوده بلکه این سیاست، و اگر کسی خلاف این رو سراغ داره ما حتما استقبال می کنیم چون ما مخالف اینیم که رازهای مربوط به جمهوری اسلامی راز بمونه همه چی باید مثل شفاف باید روشن بشه هر کس بتونه در هر مورد مشخص بیاد اعلام بکنه به ما یا به جامعه ما استقبال می کنیم که آیا واقعا چنین

نقل "خاطرات انقلاب" در "صفحه ویژه ۳۰ سالگی انقلاب ایران" در تلویزیون بی بی سی،(که در جریان آن اسماعیل خوئی به همکاری اکثریت با جمهوری اسلامی در سرکوب نیرو های انقلابی اشاره کرد) فرصتی برای رهبران سازمان منحنی اکثریت بوجود آورد تا برای فریب افکار عمومی و زدودن نقش ضد انقلابی خود در تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی، دست به تلاش جدیدی بزنند. در همین رابطه اخیرا بهزاد کریمی از رهبران سازمان اکثریت با استفاده از بلندگویی که بی بی سی در اختیار او قرار داد، در تلاش برای باصطلاح تکذیب اظهارات آقای خوبی ضمن توجیه همکاریهای ضد انقلابی سازمانش با جمهوری اسلامی در دوره بسیار حساس جنبش مردم ایران در دهه ۶۰، به انکار همه اقدامات ضد انقلابی که این سازمان بر علیه جنبش دمکراتیک و انقلابی کارگران و خلفهای تحت ستم ایران مرتکب شده است پرداخته و منکر آن شد که سازمان اکثریت در آن دوره حساس، پیگیرانه در امر سرکوب مردم مبارز ایران با جمهوری اسلامی همکاری نموده است. وی در توضیح باصطلاح خاطرات خود درسالهای اولیه انقلاب، در حالی که سعی نمود سیاستهای ضد انقلابی سازمان اکثریت را تا آنجا که می تواند کم رنگ جلوه دهد نه تنها همه اقدامات عملی سرکوبگرانه بر ضد مردم ستمدیده ایران و نیروهای سیاسی مبارز جامعه که بالطبع ناشی از سیاست های اکثریت در آن مقطع بود را لاپوشانی نمود، بلکه حتی طلبکار مبارزین انقلابی در آن دوره نیز شد. وی مطرح کرد:

"یک نیرویی هم بود که مثل ما فکر می کرد که باصطلاح پیشرفت انقلاب از مسیر تقابل با جمهوری اسلامی نمی گذره بلکه بر اساس سیاست اتحاد و انتقاد پیش می ره این سیاست به هر حال سیاستی بود که مارو در به مدت معینی قرار داد در کنار جمهوری اسلامی، در همون سیاست اتحاد و انتقادی که داریم. وما خودمون این رو سیاست خطا ارزیابی کردیم همچنان خطا ارزیابی می کنیم خیلی هم فکر می کنیم که سیاست هم به ما آسیب زد هم به سهم خودش به جامعه ایران ضربه زد آسیب زد. ولی یک موقعی هم هست که

سرکوبگر را در آن دوره "معین" در اعمال بی رحمانه ترین و قساوت آمیز ترین سرکوبها بر علیه توده های مبارز و رنج دیده ایران یاری می داده اند؟ و آیا اکنون که اذعان می کنند که در همان دوره با رژیم متحد بودند، آیا به نقش خود نیز در ریخته شدن خون عزیزان مردم در خیابانها و زندانها و مصیبت هائی که توده های رنج دیده ما در همان دوره "معین" مورد بحث کشیدند نیز اعتراف دارند؟ و حداقل مسئولیت خود را در



صحنه تلخ‌رأسی از خیابان "بزرگوار" حزب اللهی اکثریتها در سال ۵۸ هنگام اعدام و تیر خلاص زدن به بهترین فرزندان خلق دلاور کرد؛ آنها همان مؤذرتانی هستند که رهبران اکثریت فریاد "اسلح" شدن آنها به "سلاحهای سنگین" را سر می دادند!

بود که اکثریت پیشبرد آن را بصورت طبیعی بخشی جدایی ناپذیر از وظائف تشکیلاتی و خط مشی سازمان خود بر می شمرد، درست بر این مینا و در چارچوب چنین تحلیل ضد انقلابی، همکاری امنیتی با جمهوری اسلامی، لو دادن، کمک به دستگیری و نابودی نیروهای مبارز جامعه یا بزعم آنها، "ضد انقلاب" و مخالفین رژیم جمهوری اسلامی (به زعم آنها، "دشمنان" حکومت گویا "ضد امپریالیستی")، برای سازمان اکثریت و بویژه مسئولین آن، یک امر طبیعی و وظیفه ای "انقلابی" محسوب می شد.

بنابراین رهبران آبرویخته اکثریت در حالی تلاش می کنند که با عوامفریبی تمام از پشت بلندگوی بی بی سی دستان خونالود خود در جنایات دهه ۶۰ بر علیه مردم ایران را بشویند که اولاً سیاست سازمان خود را مقابله با هر نیروی مبارز و مردمی و همه سازمان ها و گروه های سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی قرار داده و هم سخن یا خود این رژیم، آنها را "گروهک ضد انقلاب"، "دشمن" و غیره می نامیدند؛ ثانیاً برای پیاده کردن این سیاست ضد انقلابی بر علیه مردم ایران دائماً به صدور دستور عمل به نیروهای وابسته به خود اقدام می نمودند. مثلاً آنها در جریان بقول خودشان ۲ سال سیاست "اتحاد" با جمهوری اسلامی از هوادارانشان می خواستند ضمن پیوستن به پاسداران و دفاع از میهن "هر نوع اطلاعات" از "عوامل ضد انقلاب" را در اختیار "سیخ و سپاه و کمیته ها" قرار دهند. همچنین به نیروهای وابسته به خود وظیفه "کشف شبکه ها و اقدامات ضد انقلاب و معرفی آنها به نهاد های انقلابی" را می دادند (کار شماره ۷۸- مهر ماه ۵۹). بهزاد کریمی اکثریتی، این سیاست را امروز سیاستی می خواند که گویا "نه تنها"، "به هیچ وجه" سیاست "معرفی" و لو دادن جوانان مبارز نسل دهه ۶۰ به ضد انقلاب جمهوری اسلامی نبوده است، بلکه سیاست "تحويل ندادن" بوده است!! و این را باید از فرد اکثریتی نامبرده پذیرفت!!

رهبران جریان اکثریت که بیشرمانه می کوشند زمان همکاری با جمهوری اسلامی را هر چه می توانند کوتاه کرده و به دو سال تقلیل دهند حتی در سال ۵۹ (و) آنزمان که هنوز با اقلیت در یک سازمان بودند، به همین خاطر مسئولیت رهنمود زیر به گردن آن تعداد از "مسئولین" اقلیت که در آن مقطع با رهبران اکثریت در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشتند نیز می باشد) به هواداران رهنمود می داند که: تا "هرزمان که پاسداران با

۶۰ را درک کرد. بنابراین تا آنجا که اتهام بهزاد کریمی مطرح است که گویا دیگران با آنها بطور "غیر واقع بینانه" و "غیر مسئولانه" برخورد کرده اند و بعد وی با عوامفریبی کامل کار را به آنجا می رساند که تقاضای ارائه "یک نمونه" از خیانتها و لو دادنهایشان را می کند، بهتر است که بجای این که درختی به مثابه نمونه ای از شرکت آنها در سرکوب توده ها نشان داده شود، مستقیماً به نمایاندن جنگلی از چنین واقعیت شومی پرداخته شود.

با رجوع به زمینه و بینانهایی که سازمان اکثریت با اتکا به آنها امر شرکت در سرکوب خلق، به نفع ضد خلق را توجیه می نمود، می توان دید که سازمان مذکور که وظیفه اتحاد به جای مبارزه با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را در دستور کار خود قرار داده بود، نمی توانست این سیاست ضد مردمی را با شرکت در سرکوب توده ها در جریان حمله سراسری و وحشیانه جمهوری اسلامی به مردم ایران در دهه ۶۰ تکمیل ننماید. در همین رابطه بهتر است رهبران عوامفرب این سازمان یکبار دیگر بطور گذرا و سطحی هم که شده مواضع ضد انقلابی خود بویژه در دوره مورد بحث یعنی به قول خودشان دوره "اتحاد و انتقاد" با دشمنان مردم و "درکنار" جمهوری اسلامی قرار گرفتن را مرور کنند تا متوجه شوند که احتیاج به درجه بالایی از دانش و شعور سیاسی نیست که انسان بفهمد نتیجه منطقی و عملی سقوط در مرداب چنان موضوعی چیزی جز همکاری با طبقه استثمارگر و سرکوبگر حاکم در سرکوب و قلع و قمع طبقات استثمار شده و ستمدیده به پا خاسته نیست. روندی که این سازمان با استعداد و بشرمی بی پایانی در آن پیش رفت.

همه فعالین سیاسی مبارزی که شاهد زنده مبارزات آن نسل از مردم ایران هستند، بر این نکته کاملاً واقفند که سازمان اکثریت، خود آنان و همه مخالفین مردمی رژیم را عوامل "ضد انقلاب" خوانده و مبارزه و در هم شکستن آنها و تشکیلاتهایشان (بویژه رهبری این جریانها) را به مثابه "دشمنان" حکومت "ضد امپریالیستی"، برای نیروهای خویش توجیه می کردند. درحقیقت، این سیاستی

این زمینه می پذیرند؟ واقعیت این است که در همان دوره "معین"، خود سرنوشت رژیم نکبت و جنایت جمهوری اسلامی به موفقیت او در سرکوب جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی وابسته بود. آیا اینها می پذیرند که در تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی که امروز عمرش به سی سال نیز رسیده است، نقش بسزائی ایفاء نمودند؟ آیا بهزاد کریمی و یا سازمان اکثریت که حالا از نیروهای طرفدار مردم طلبکار هم شده است که بطور "غیر واقع بینانه" و گویا "غیر مسئولانه" سازمان اکثریت را در آن مدت "معین" مورد افشاگری قرار می دهند، هرگز حاضر شده اند که مفهوم عملی سیاست ضد انقلابی و ضد مردمی خود را به مردم توضیح دهند؟ نه، هرگز. مسلماً آنها اگر چنین کاری را می کردند، می دیدند که نه تنها افشاگری اکثریت از موضع توده های ستمدیده ایران "غیر واقع بینانه" و "غیر مسئولانه" نبوده است بلکه اگر قرار بود خود آنها دست به چنین کاری بزنند، اتفاقاً فاکت های بیشتری هم در تأیید آن در دست داشتند(دارند). اما آنها درست به خاطر اکثریتی بودنشان هیچوقت چنین نمی کنند و حداکثر بطور سرپرسته(بدون توضیح و تشریح معنی عملی خیانت و جنایتی که مرتکب شده اند)، می گویند که: "وما خودمون این رو خطا ارزیابی کردیم همچنان خطا ارزیابی می کنیم خیلی هم فکر می کنیم که سیاست هم به ما اسیب زد هم به سهم خودش به جامعه ایران ضربه زد آسیب زد." و انتظار دارند که دیگران به همین اعتراف کلی مسئولین کهنه کار اکثریت اکتفاء کنند و از آنها نپرسند که بطور مشخص چه کارهائی کردید، در کدام سرکوبگری های رژیم شرکت نمودید و مرتکب چه جنایاتی شدید که حال آن را "خطا" و سیاستی که "آسیب زد" ارزیابی می کنید؟

پراتیک جریانات سیاسی در صحنه عمل اجتماعی، بطور اولی انعکاس مواضع و خط سیاسی آنهاست. بر اساس چنین قانونمندی ساده ای است که می توان منشاء اعمال تبهکارانه و چگونگی تبدیل سازمان اکثریت به ابزاری در سرکوب یک دوره از درخشان ترین مبارزات و مقاومتهاى جنبش آزادیخواهانه مردم ما در سالهای

رهنمود های رهبری منحنی خود را کاملاً در عمل اجرا کرده و بطور مستقیم در سرکوب توده ها شرکت می کردند. البته باید توجه کرد که ممکن است در مقطع مورد بحث کسانی از هواداران اکثریت هم بوده باشند که در شرایطی قرار داشته اند که واقعاً از عمق جنایات رهبرانشان کاملاً آگاه نبودند و دستور عمل های رهبری را اجرا نمی کردند، ولی آیا همه نیروهای وابسته به اکثریت از چنین قماشی بودند؟

آیا کسانی که برای اجرای رهنمودهای رهبری اکثریت، در جریان رویدادهای خونین در آمل در بهمن سال ۶۰ مستقیماً سلاح بدست گرفته و به کمک پاسداران جنایتکار رژیم در سرکوب دستگیری نیروهای "سربداران" شتافتند، همان نقش ضد انقلابی را در سرکوب مبارزات مردم ما ایفاء نکرده اند که رهبری و مسئولین این سازمان ایفاء کرده است. و آیا این مورد خود همان گوشه ای از جنگلی نیست که به جای یک نمونه درخت باید به اینها نشان داده شود تا شاید حدی بر وقاحت خود قابل شده و بیشتر از این دست به عوامفریبی نزنند؟ در کار شماره ۱۴۷ مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۶۰ میخوانیم "مردم آمل با شعار مرگ بر آمریکا سلطنت طلبان و مائوئیست های امریکایی را تار و مار کردند..."

فداییان خلق ایران (اکثریت) و نیروهای حزب توده ایران از همان نخستین لحظات یورش مهاجمین ضد انقلابی دوش بدوش مردم و نیروهای بسیج سپاه و دیگر نیروهای انتظامی شهر با فداکاری در سرکوب و دفع مهاجمان فعالانه شرکت داشتند. دو تن از رفقای ما و حزب در حوادث آمل توسط مهاجمان ضد انقلابی از ناحیه شکم و سر مجروح شدند که هم اکنون در بیمارستان بستری هستند."

مگر رهبران همین جریان منحنی نبودند که در مرداد سال ۶۰ در واکنش به مجازات بسیجی های مزدور در شمال و کشته شدن ۹ تن از آنان، نیروهای مبارز را با نام "مائوئیستهای امریکایی" خطاب کرده از "سپاه و بسیج گیلان" می خواستند تا با نشان دادن "پیکری و فاطمیت" عاملین مجازات مزدوران بسیجی را "دستگیر و مجازات" کند (کار شماره ۱۲۱، ۱۴ مرداد ۱۳۶۰) پس امروز چگونه مدعی نجات هواداران سازمانهای مبارز و انقلابی یعنی همان به زعم خودشان، "گروهک های ضد انقلاب" از دست بسیجی ها و پاسداران مزدور شده اند؟ آیا این "یک نمونه" از همکاریهای اکثریت در امر سرکوب انقلابیون و مبارزین در آن سالها هم به نوبه خود گوشه ای از "جنگل" مورد اشاره را نشان نمی دهد!؟



شدیداً ضد انقلابی و ضد مردمی صدمه بخورد، جریانی که به هوادارانش وظیفه تشکیلاتی "شناسایی" و "معرفی" گروه های مخالف جمهوری اسلامی به سپاه پاسداران ضد خلقی را می داد، آری، آیا می توان باور کرد که چنین جریان منحنی درست در همان زمان "صدها" تن از "پاسدارهای همسنگر" اکثریت را از چشم آنان مخفی و بصورت تشکیلاتی به آنها کمک کرده باشد که از کشور خارج شوند؟

مسئولین سازمانی که در شماره ۱۲۲ کار خود (۲۱ مرداد ۱۳۶۰) در مقاله ای با عنوان "حکومت جمهوری اسلامی در قبال هواداران گروههای منحرف باید سیاست ارشادی در پیش گیرد" تاکید می کنند "بدون تردید در برابر جنایات جبهه براندازی به سرکردگی امریکا، انقلاب (بخوان جمهوری اسلامی- توضیح از نویسنده این سطور) مجاز است که با فاطمیت و بدون تزلزل از خود دفاع کند... سرکوب بدون ممانعت جریان های سیاسی که کمر به شکست انقلاب خونبار مردم ایران بسته اند و علیه آن مسلحانه دست به جنایت میزنند از ارکان دفاع از انقلاب است. در این هیچ گونه شبهه و تردیدی وجود ندارد و می باید اذهان مردم و متزلزل را نسبت به درستی این باور انقلابی مؤمن و معتقد ساخت."، اکنون که سالها از آن دوره می گذرد خود را به کوچه علی چپ می زنند و بیشرمانه مدعی می شوند که نه تنها در "سرکوب" آزادیخواهان نقش نداشته اند و یک "نمونه" در این مورد وجود ندارد، بلکه هواداران گروه هایی که "مسلحانه" بر علیه جمهوری اسلامی جنگیده اند ("صدها، فعال چپ، مجاهد، اقلیتی و یا جریانات دیگه") را "پناه" داده اند!

بهزاد کرمی اکثریتی در حالی که نمی تواند همکاری سازمانش با رژیم جمهوری اسلامی و شرکت در سرکوب توده ها را در "به مدت معینی" کتمان نماید، طوری از "خطا" بودن و "آسیب" رساندن سیاست های ضد انقلابیشان صحبت می کند که گویا این سیاست ها در عمل پیاده نمی شدند. ولی چنین نیست. نیروهای اکثریت خائن برای انجام وظایف تشکیلاتی خویش

نیروهای ضد انقلابی در "جنگند"، "دوشادوش آنان" با فاطمیت و فداکاری نمونه وار، "با نیروهای ضد انقلاب"، مبارزه کنند. این رهبران و مسئولین کهنه کاری که امروز از نیروهای مردمی طلبکار شده اند که گویا آن دوره از حیات سازمان اکثریت را "بسیار بسیار بد ارائه می ده ن" حتی به این امر نیز اکتفاء نکرده و از نیروهای وابسته به خود می خواستند که "با وجود آوردن دستجات منظم

به سپاه پاسداران مراجعه نموده و آمادگی خود را برای سرکوب ضد انقلابیون اعلام کنید" (کار شماره ۶۶، تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۵۹)

رهبران اکثریت که در آن روزگار بسیار حساس برای جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی مردم ما چنین می کردند، امروز می کوشند حتی خود را در سالهای مورد بحث، حامی و ناجی نیروهای انقلابی و مبارز نشان دهند. یعنی گویا درست در زمانی که در سنگر پاسداران سرمایه بودند و در هر فرصتی بر چاکر منشی و همسنگریشان با "پاسداران" جنایتکار تاکید می کردند و در شرایطی که نیروهای وابسته به خود را تشویق می کردند که "هر نوع اطلاعات" از "عوامل ضد انقلاب" را در اختیار "بسیج و سپاه و کمیته ها" قرار دهند و "دوشادوش پاسداران" با "نیروهای ضد انقلابی" "جنگند"، حالا ادعا می کنند که گویا پناهگاه همان گویا ضد انقلاب برای فرار از دست جمهوری اسلامی بوده اند!!

در شماره ۸۶ کار اکثریت مورخ ۳۰ مهر ماه ۱۳۵۹ مسئولین این نشریه با این عنوان که ضد انقلاب شایع کرده که در "میدان نبرد پاسداران فداییان را با تیر می زنند" در رد این "شایعه"، می نویسند "همه اعضا و هواداران سازمان در غرب و جنوب غربی میهن امروز بدون کوچکترین توجه به تبلیغات بیشرمانه ضد انقلاب با تمام توان خویش در کنار پاسداران که دلاورانه علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم تجاوزگر عراق می رزمند، در یک سنگر و و در یک جبهه علیه امپریالیسم آمریکا، علیه رژیم جنایتکار عراق و علیه تمامی جبهه ضد انقلاب می رزمند و اتفاقاً درست به همین دلیل است که تمام رسانه های گروهی وحشت زده به تبلیغ علیه اتحاد عمل فداییان و پاسداران پرداخته اند."

آیا می توان لحظه ای هم باور کرد جریانی که تا به این درجه در ولایت فقیه خمینی جنایتکار ذوب شده و نگران این است که مبدا یا پخش "شایعه" به وحدت و همسنگریش با پاسداران، این نیروی

**در درون زندانها در پیشبرد خط رهبران خود ضمن خدمت به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی در سپاهچالهای حکومت از زندان اوین برای دادستانی کل انقلاب نامه سرگشاده نوشته و خاتمانه فریاد میزدند که "قلبشان برای مبارزه در جبهه های مقدم نبرد با تجاوزات امپریالیسم آمریکا و رژیم جنایتکار صدام می تپد" و خواستار اعزام به جبهه های جنگ ضد مردمی ایران و عراق می شدند. کار شماره ۸۸ "نامه سرگشاده هواداران از زندان اوین"**



چاکر منشی مسئولان سازمان اکثریت در مقابل رژیم جمهوری اسلامی آنقدر آشکار است که رهبر آنان یعنی فرخ نگهدار (که در میان توده های آگاه بدرستی از او با لقب "رژیم نگهدار" صحبت می شود) بیشرمانه اعتراف می کند که در اوایل دهه ۶۰ طبق تصمیم مرکزیت با جلداندانی نظیر موسوی تبریزی (دادستان کل جمهوری اسلامی در تقاضای آزادی زندانیان اکثریتی ملاقات کرده و هنگامی که او برخی از توده ای ها را متهم به "جاسوسی" می کند و تلاشهای اکثریت برای "وحدت" با این حزب را مورد سوال قرار می دهد، او با افتخار در جواب این دژخیم می گوید که سازمان اکثریت دلش می خواهد با "جمهوری اسلامی" هم "متحد" شود ولی شما "نمی خواهید" و ثانیاً سازمان او بشدت با هرگونه عمل "غیر قانونی" بر علیه جمهوری اسلامی "مخالف" است! و هر "جاسوسی" را "محکوم" می کند آیا گذشته از همه مواردی که ذکر شد، بر مبنای همین نمونه نیز نباید فکر کرد که برآستی سازمانی که در دوره "انحاد" با جلدان حاکم به اعتراف رهبر خیانتکار و منفورش در یکی از دیدارهایش با جلدان رژیم در اثبات خوش خدمتی جریانش برای رژیم حاکم تاکید می کند که سازمان او "مخالف" هر کار "غیر قانونی" ای (یعنی برخلاف اراده طبقه حاکم و قوانین ضد خلقی آن) می باشد، آیا حتی جرات این را دارد که با به خطر انداختن جان نیروهای خود "صد ها" تن از "فعالین چپ و مجاهد" (یعنی "ضد انقلابیون" یعنی دشمنان "متحدین" خود را) که طبق "قانون" جمهوری اسلامی می بایست دستگیر و اعدام شوند را از چنگ این رژیم نجات داده و به "خارج" بفرستند!! (رجوع کنید به مطلبی تحت عنوان "علی اکبر عزیز! جهت اطلاع می نویسم" نوشته فرخ نگهدار به تاریخ ۳ ژانویه ۲۰۰۷ در سایت روشنگری)

**بهباد کریمی اکثریتی در شرایطی مدعی شده است که گویا در آن سالها "صدها فعال چپ مجاهد اقلیتی و با جریانات**

**فعالیت براندازی آشوار و ضد انقلابیون بالا گرفته است**  
 پوشش - مدافعان سوسی و امپریالیست و انقلابیون خرابکارانه به مخالفان، تحریک خود در مابین پوشش و برآستان امپریالیست، جنگجویی و صحنه به موانع نهادهای انقلابی از جانب گروههای ضد انقلابی در شهرها، به راهزنان و آشوار مسلح تربیت داده شده تا با بستن راهها با صل و عقارت مردم برآستان، در همی حال، سپاه پاسداران و نهادهای انقلابی می گویند با دستگیر، محاکمه و اعدام گروههای ضد انقلابی و برآزاری آنان توسط - آشوار و نهادهای از راهزنان با بستن راههای جبهه ها و کنگال - هم به مبارزگی و آزار و اذیت مردم برآستان که با اقدامات ظلم نیروهای انقلابی مبارزه و منبیره فرار نموده، این راهزنان از وابستگی خویش در سران طایفه، طایفه و قبیله هستند، در کشور در هر شهر و منطقه، امپریالیست و جاسوسان

**خواند، سازمانی که از اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی در خرداد ۶۰ که یکی از گامهای آمادگی برای هجوم سراسری جمهوری اسلامی به منظور قلع و قمع و سرکوب سازمانهای مبارز و آزادیخواه بود "استقبال" کرده و خواهان "اجرای کامل" آن بود و می نوشت که "هر حرکت و اقدامی را که در چارچوب اطلاعیه فوق به عمل درآید را بطور جدی مورد پشتیبانی قرار خواهد داد" (کار ۱۱۲ اکثریت ۲۰ خرداد ۱۳۶۰)؛ سازمانی که مبارزه عادلانه انقلابیون و نیروهای مبارز بر علیه رژیم تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی را "توطئه ضد انقلاب" و "تروریسم" می خواند (کار شماره ۲۱۲، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰)؛ و بالاخره سازمانی که از زبان کمیته مرکزیش، کاربدستان و مزدوران رژیم جمهوری اسلامی را "فرزندان صدیق انقلاب" و مبارزین و انقلابیون واقعی مدافع منافع مردم تحت ستم را "ضد انقلاب" و "تروریست" می خواند و به همان شیوه حزب الهی های مزدور جمهوری اسلامی عربده می کشید که "تلاش مذبحخانه امپریالیسم آمریکا را برای تروریسم در هم خواهیم شکست" اکنون برای لاپوشانی اقدامات جنایتکارانه خود در همکاری امنیتی و نظامی و جنگی با جمهوری اسلامی بر علیه کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم ما و تمامی سازمانهای مبارز و آزادیخواه، طلبکارانه تقاضا می کند که یک نمونه از لو دادن، معرفی و بطور کلی اقدام سرکوبگرانه شان را ذکر کنند.**

جریان منحن اکثریت همان سازمانی ست که در حالیکه رهبرانش در بیرون از سپاهچالهای جمهوری اسلامی در "بزرگداشت" "عاشورای حسینی" مقاله می نوشتند و نیروهای وابسته به سازمانشان در سوگ مرگ جلدان حکومتی جلوی "مجلس شورای اسلامی" سینه می زدند( رجوع کنید به مقاله رمضان عباسی تحت عنوان "زندانیان سیاسی مبارز و خائنین به خلق تیرماه ۱۳۸۵) درست در همان زمان هوادارانش

رهبران اکثریت در شرایطی به عوامفریبی و انکار همکاریهای ضد انقلابی خود و تشکیلاتشان با رژیم جمهوری اسلامی و ماشین جنگی آن بر علیه توده ها پرداخته اند که بروی خود نمی آورند که چگونه در سالهای دهه ۶۰ هر روزه برای اثبات نوکری خود در بارگاه قدرت حاکم از یکسو فریاد می زدند **"پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شوند"** و درست در همان حال در کوشش برای خلع سلاح نیروهای صف انقلاب و تضعیف مقاومت خلق در برابر دشمن تا بن دندان مسلح با یقه درانی تاکید می کردند **"سازمان فداییان خلق ایران(اکثریت) فعالیت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را محکوم می کند، سازمان ما دامن زدن به فضای تشنج، قهر و نفاق میان نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک را محکوم می کند و آنرا مستقیم و غیر مستقیم در خدمت تضعیف جبهه انقلاب و در جهت نقشه های امپریالیسم و ضد انقلاب می شناسد. (کار چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۰ شماره ۱۰۸)**

باید توجه کرد که اکثریت درست در شرایطی از محکوم بودن "فعالیت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی" دم زده و تاکید می کرد که **"پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شوند"** که سلاحهای سپاه پاسداران و ارتش ضد خلقی جمهوری اسلامی قلب توده های به پا خاسته در کردستان را سوراخ سوراخ می کردند و فجایع و قتل عامهایی نظیر قارنا و کلبرضاخان و سوزی و ... را بوجود می آوردند، ولی مسئولین آنروز و امروز اکثریت خائن، جریانات انقلابی و مبارز در کردستان و منجمله چریکهای فدایی خلق را "ضد انقلاب" و همسو با توطئه های امپریالیسم و بر "علیه" مردم ایران معرفی می کردند و از تصرف مناطق کردستان توسط ارتش و سپاه پاسداران ضد خلقی استقبال میکردند و خبر فتح و فتوحات ماشین نظامی جمهوری اسلامی بر علیه خلق ستمدیده کرد و فرزندان مسلحش را در اعلامیه های هوادارانشان با آب و تاب پخش می کردند و با وقاحت تمام و اتفاقاً درست با لحن ضد انقلابی خود سردمداران جمهوری اسلامی، در این اعلامیه ها، از آن به عنوان "پاکسازی" نام می بردند. مثلاً به این یک نمونه توجه کنید: **" منطقه نودسه در تاریخ ۷ اردیبهشت توسط نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از وجود گروهکهای ضد انقلابی پاکسازی شد"**(کار شماره ۱۲۲، تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۶۰)

**سازمانی که اعتراضات وسیع سراسری مردم بجان آمده در ۲۰ خرداد را "داد و فال" می**

**انقلاب و شناساندن سیاست های ضد انقلابی گروهک ها در محیط کار در میان خانواده و در هر کجا که توده ها حضور دارند، جزء وظایف مبرم هواداران مبارز است.**

قابل تأکید است که این مصاحبه درست در مقطعی منتشر شده است که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با آغاز سرکوب سیستماتیک و خونبار جنبش توده ها گروه از دختران و پسران مبارز و انقلابی را دستگیر و زندانی و شکنجه می کرد و به دار می کشید؛ و درست در همان ایام سازمان مزبور در صفحات ننگین نشریه خود (کار) در حمایت از مرتجعین حاکم هورا می کشید و مبارزه بر علیه رژیم را زیر اسم تلاشهای "گروهک ها" و "ضد انقلاب" محکوم و مذموم می شمرد.

در همینجا اگر چه معلوم نیست که رهبران پیشرم اکثریت جویای چگونه "نمونه ای" در اثبات همکاری های خویش با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در به مسلخ بردن انقلابیون و مبارزین دهه ۶۰ می باشند؟ اما پرسیدنی است که آیا آن بخش از مبارزین و انقلابیونی که در آن سالهای سیاه برای حفظ دستاوردهای انقلابی توده های تحت ستم در حال پیکار با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بودند و توسط فعالین و هواداران سازمان خائن اکثریت به عنوان "گروهکهای ضدانقلاب" و "عامل امپریالیسم" به کمیته ها و دادستانی معرفی و پس از مدت کوتاهی در مقابل جوخه های آتش قرار گرفتند و بر خاک افتادند اکنون باید از گورهای خود بیرون آمده و یکی یکی در مقابل رهبران فریبکار اکثریت در مورد جزئیات اعمال تبهکارانه فعالین این سازمان شهادت دهند تا رهبران اکثریت مسئولیت حداقل گوشه ای از جنایات خود را بپذیرند؟

درست است که دیکتاتوری حاکم پس از قلع و قمع نیروهای مبارز و انقلابی بکمک اکثریت و حزب توده تیغ سرکوب خود را بر گردن خود این جریانات خائن نیز قرار داد و ماه عسل دوران "اتحاد" با جمهوری اسلامی خاتمه یافته و این جریان ظاهرا از جمهوری اسلامی فاصله گرفت، اما خدمتگزاری های مداوم، مستقیم و غیر مستقیم اکثریت خائن به رژیم جمهوری اسلامی هیچگاه پایان نیافت و امروز نیز ادامه دارد. اینها بخش کوچکی از تاریخچه اکثریت و رهبران خائن و عوامفرب آن است که هیچگاه نباید فراموش گردد. این اعمال، تاکیدی دوباره بر این واقعیت می باشد که **جریان منحن اکثریت و نیروهای وابسته به آن در تمام این دوران وظیفه ای جز ایجاد حاشیه ای امن برای سیاستها و خطوط ضد انقلابی دیکتاتوری حاکم بر علیه توده های ستمدیده و جنبش انقلابی آنان نداشته و ندارند.**

ع- شفق فروردین ۱۳۸۸



رژیم "ضد امپریالیست" جمهوری اسلامی می پرداخته و از جمله هر گونه تحرک و مقاومت سایر زندانیان را به زندانیان اطلاع داده و باعث تشدید شکنجه و عذاب و حتی مرگ اسرا در سیاهچالهای این رژیم می شدند.

بهرتر است در آخر در مقابل این ادعای اکثریتی کهنه کار هم که گفته است: "**ها علیه اعدامها بودیم علیه سرکوبهای کور حکومت بودیم**" او و همه اکثریتی های پی شرم را به مصاحبه مشترک رقیه دانشگری و فناپور با نشریه کار اکثریت شماره ۱۲۰ جلب کنیم که در آن مصاحبه کنندگان با وقاحت ضد انقلابی از اعدامها دفاع کرده و در پاسخ به سوال " **اخیرا تعدادی از دختران جوان که متهم به فعالیت در گروه های ماجراجو بودند، اعدام شدند. لطفا نظرتان را درباره این اعدام ها و پی آمدهای آن بگویید؟**" رقیه دانشگری مدعی می شود که "قبل از اینکه به مساله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه های انقلاب بپردازیم لازم است اول به عوامل و شرایط بوجود آورنده این قبیل خشونت ها توجه کنیم و مساله را نه صرفا از جنبه عاطفی و اخلاقی - که به نوبه خود حائز اهمیت است - آن چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم... در چنین فضائی هم طبعاً، اعمال قاطعیت از جانب جمهوری اسلامی جهت دفاع از موجودیت خود، مساله ای است قابل درک و پیش بینی. در این جا صحبت از زن و مرد بودن و یا نیات حسنه افراد در میان نیست بلکه پای دفاع از موجودیت انقلاب و در هم شکستن جنبه متحد ضد انقلاب در میان است... هواداران سازمان در موقعیت خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه تر و قاطعانه تر از پیش انجام دهند... افشای دسیسه های ضد

**دیگه**" را برای فرار از جنایات جمهوری اسلامی پناه داده اند که درست در همان سالها در حالیکه هر روزه خون بهترین فرزندان انقلابی و مبارز خلق توسط پاسداران سرمایه بر زمین ریخته می شد، پیشرفته در نشریه خود با شغف تمام عریده می کشیدند که: "چرا گروهکها مضمحل می شوند؟" و اضافه می کردند "در ماه های پس از ۳۰ خرداد (تابستان) "سرکوب قاطع تروریستهایی که با اعمال جنایتکارانه خود، نابودی انقلاب را طلب می کردند، یک ضرورت مبرم بود. هر نوع تردید در این زمینه مسلما به سود ضد انقلاب تمام می شد. نیروهای انقلابی می بایست ضمن خویشتنداری و پرهیز از سراسیمگی و شتابزدگی، شرکت کنندگان مستقیم در عملیات تخریب و ترور را با قاطعیت تمام سرکوب سازند." (کار اکثریت شماره ۱۴۹ تاریخ ۲۸ بهمن سال ۱۳۶۰)

بله! همانگونه که مشاهده می گردد در ارتکاب به چنین اعمال و سیاستهای ضد انقلابی علیه توده های مبارز ایران، اکثریتی های خائن در صراحت کلام و لهجه و نمایش درجه عنادشان با انقلابیون، گوی سبقت را از خود جلدان حاکم نیز ربوده اند.

البته شرح مواضع خیانتبار و توضیح زمینه های فکری جریان منحن اکثریت که در طول سالها منشا اعمال تبهکارانه و ضد انقلابی آن در همکاری با دستگاه سرکوب حاکم بر علیه مبارزین و انقلابیون بوده و می باشد، مثنوی "هفتاد من کاغذ" است (با تأکید بر این که این امر تنها به "دو سال" در دهه ۶۰ و یا به "یه مدت معینی" خلاصه نمی شود و سازمان اکثریت با حفظ ماهیت ضدانقلابی خویش هم امروز نیز به اشکال مختلف به جمهوری اسلامی خدمت می کند.) اما همین نمونه ها نیز باید کافی باشد تا رهبران اکثریت دهان خود را بسته و در مسابقه برای نمایش وقاحت و پیشرفته شان در فریب توده ها کمی ترمز کنند. در اینجا دیگر لازم نیست که علاوه بر موارد فوق که انعکاس دهنده تنها گوشه ای از جنایات اکثریت در امر مشارکت در سرکوب توده ها و سازمانهای انقلابی و مبارز می باشد از مسئولین این سازمان بخواهیم که حالا که مدعی شده اند "راز" های مربوط به جمهوری اسلامی (چرا فقط جمهوری اسلامی؟ چرا "راز" های همکاری شما با سازمان جاسوسی شوروی سابق نه؟) باید شفاف و روشن مطرح شوند سیاست آگاهانه سکوت در موارد متعددی که به همکاری و خیانتهای اعضا و هواداران این سازمان با دژخیمان حاکم در زندان می شود را کنار گذاشته و همانطور که در ادبیات مربوط به خاطرات زندانیان سیاسی سابق در طول حداقل یک دهه اخیر چاپ شده است، بیاد بیاورند که چگونه نیروهای سازمان آنها در دهه ۶۰ در زندانها بر اساس تحلیل سازمانشان به همکاری با



# گوشه کوچکی از مواضع ضد انقلابی سازمان خانن اکثریت در دهه ۶۰ و همکاری این جریان منحن با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در سرکوب خونین جنبش انقلابی کارگران و خلقهای تحت ستم ایران:

کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۶۰  
سال سوم - شماره ۱۲۴ - صفحه ۵

---

اطلاعه هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
ترکمن صحرا

در بساره: تحویل سلاح و وسائل نظامی  
به سپاه پاسداران

مردم مبارز شهباز و پوستهای ترکمن صحرا!  
مهربان عزیز!

مردم شهباز ایران!  
فاجعه انفجار بمب در تهران، تخریبی که به دست  
مجرمان بیخه‌ای امپریالیسم کارگزار حکومت شاهانه به  
شهادت آقای حاجی رئیس جمه‌ور و آقای باهنر نخست‌وزیر  
شهر گریه است.

مردم فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این شرایط  
خطری که دست مرمز گداه است با رفته‌اندترین و  
تاجرانوآندترین امدادات، شات و ارتش‌های سپاه را برهم  
زند و دست و پایی از حقوق اعدای انقلاب و انجام  
دگرگونی‌های صمیم اجتماعی به سود زمینداران و حرمیان  
جامعه جنگلی کند و نگارد. بمباران بزرگ ماکان و کلان  
سازمان‌ها را برپه‌دهد. همه آفتابه طاعت،  
سازمان‌ها را برپه‌دهد. همه آفتابه طاعت،  
سازمان‌ها را برپه‌دهد. همه آفتابه طاعت،

کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۶۰  
سال سوم - شماره ۱۲۴ - صفحه ۴

---

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران  
(اکثریت)

شماره ۱۲۴ - صفحه ۴ ریل

هزار نفر مردان که دلش زنده‌نده به عشق  
شهادت خلق

پرست انقلابی ★★★★★

شهید سروان کبافر، شهید سرتیوار احمدی  
فدائیان شهید خسرو گریبسی  
محمد حسین صدرآبادی بر پروغتی‌ها در کار مردم مبارز و عزیز

پاسداران باید  
به سلاح سنگین  
سلاح شوند!

کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۶۰  
سال سوم - شماره ۱۲۴ - صفحه ۴

---

پیام تسلیت کمیته ترکمن صحرا فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
به امام خمینی رهبر انقلاب

تشیع شهدا رجایی و باهنر  
نمایش قدرت عظیم خلق  
علیه امپریالیسم آمریکا

نگرام تسلیت

کار

کار اکثریت شماره ۱۲۸  
مهرماه ۶۰

سرکوب بدون ممانعت جریانهایی سیاسی که کمر به شکست انقلاب  
خونبار مردم بسته‌اند و علیه آن مسلحانه دست به جنایت می‌زنند از ارکان دفاع  
از انقلاب است

خوش خیالی در این زمینه که گویا باید به تروریست فعلاً فرصت  
داد مرتب بمب منفجر کنند تا روزی سرب عقل بیاید خطای بسیار فاحشی  
است.

نیروهای امنیتی انتظامی و همه سازمانها و نهادهای انقلابی و ضیفه دارند  
با این شبکه‌های تروریست و بمبگذار به مقابله برخیزند و فعالیت خود را بر  
شناسایی و دستگیری عوامل واقعی ترور و شبکه‌های عملیاتی تروریست‌ها و  
کسانی که در این عملیات شرکت دارند، متمرکز سازند.

کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۹  
سال دوم - شماره ۷۸ - صفحه ۵

---

مختصد شویم،  
عدم مبارز خونستان،  
تجاوزات امپریالیسم آمریکا  
و دولت عراق را درهم گوییم!

تجاوزات نظامی رژیم شیعی عراق به مرزهای  
سینجان با توجه به روابط گسترده رژیم عراق با  
فرماندهان بربرور شاه و به بهانه بهشتار، ارتش و  
شیخ، فتوالها و برآمدن مرگ و سلب  
حزبان خود فروخته عناصر در خورستان و بلوچستان  
و سینجان، جمهوری جزئیات، دیوانه‌ان امپریالیسم  
حاکمان ارتقا سرکوب انقلاب مردم و  
تعمیر مجدد سلطه امپریالیسم جهانی  
برای تحلیله نال با این تجاوز امپریالیسم  
به منظور جلوگیری از تعمیق مبارزات مردم  
امپریالیسم خلقی رحمتکن ایران و عراق و

کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۶۰  
سال سوم - شماره ۱۲۴ - صفحه ۴

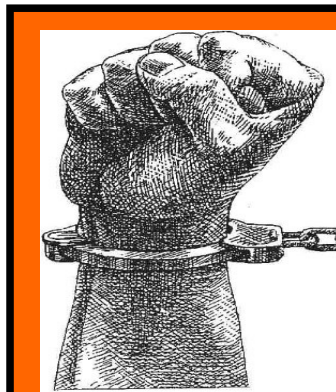
---

چرا اگر و هتک‌ها  
ممنوع‌الکلی می‌باشند؟

ممنوع‌الکلی می‌باشند؟

ممنوع‌الکلی می‌باشند؟

ساران، امیدرضا میرصیافی، زهرا کاظمی، زهرا بنی یعقوب، عبدالرضا رحیمی، هاشم رمضانی، ولی الله فیض مهدوی، کاوه عزیز پور، علی بادوزاده و... ده ها تن از مخالفین و با فعالین سیاسی - اجتماعی ایران تنها گوشه ای از جنایات این رژیمند، رژیمی که در طول سلطه جنایتبارش نشان داده به هیچ قانونی و از جمله حقوق ناظر بر زندانیان پای بند نمی باشد.



## زندانیهای جمهوری اسلامی افشاگر

### گوشه ای از جنایات رژیم!

باید توجه داشت که دیکتاتوری جزء ذاتی ماهیت سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران است و این رژیم علیرغم تمامی اعمال وحشیانه این جنایات در طول ۲۰ سال گذشته هرگز قادر نبوده که مبارزات حق طلبانه مردم ما را ساکت کند و دقیقاً در وحشت از اوج گیری و متشکل شدن همین مبارزات است که امروزه اینگونه وحشیانه مردم ما و فعالین سیاسی را به کام مرگ می فرستد و خانواده ها را در آستانه سال نو داغدار میکند. البته واضح است که با وجود شرایط اختناق مطلق، فقط گوشه ای از اعمال جنایتکارانه این رژیم به بیرون درز پیدا میکند. بر کسی پوشیده نیست که امروزه صد ها تن از فعالین کارگری، دانشجویی، زنان، نویسندگان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان و فعالین اجتماعی در حالی که از ابتدایی ترین حقوق انسانی خویش محرومند در چنگال دژخیمان رژیم اسیرند و جانشان در خطر می باشد. ضرورت افشای ماهیت پلید این دژخیمان در افکار عمومی جهان بر دوش نیروهای آزادیخواه و انقلابی قرار دارد. باید صدای فریاد های زندانیانی که هم اکنون در سیاه چال های رژیم مورد وحشیانه ترین شکنجه ها قرار دارند را در سطحی وسیع منعکس کرد، با این افق که مسیر همه این تلاش ها در جهت سرنگونی انقلابی این رژیم سراپا ننگ و جنایت کانالیزه شوند. تجربه نشان داده که بساط این همه ظلم و ستم فقط در یک انقلاب اجتماعی و فقط در بستر سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی کل نظام حاکم بر چیده خواهد شد. بکوشیم تا با مبارزه جهت سرنگونی انقلابی دژخیمان حاکم، ایران را به گورستان خود این ستمگران و استعمارگران حاکم تبدیل کنیم تا در آن روز شکوفه های سرزمین ما بار دیگر فرا رسیدن بهار واقعی زحمتکشان و مردم تحت ستم ایران را نوید دهند.

سارا نیکو  
۲۷ مارس ۲۰۰۹

مهادید پیدا شد. این جنایات در همان حال که عمق فساوت و وحشیگری مزدوران جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارند، ماهیت ضدخلقی سیستمی را عیان می کنند که حیات و بغایش اساساً با اعمال یک دیکتاتوری عریان و ضد انقلابی بر علیه توده های ستمدیده و فعالین سیاسی امکانپذیر شده است.

کارنامه سیاه این رژیم که مملو از فساوت و جنایت بر علیه مردم ایران است خود گویای عمق شرایط دهشتناکی است که نظام دیکتاتوری حاکم چه در زندان ها و چه در کل جامعه بر مردم ما تحمیل کرده است. آنچه در سیاهچالهای جمهوری اسلامی اتفاق می افتد به هیچ رو جدا از روندهایی نیست که این رژیم ددمنش در سراسر جامعه تحت سلطه ما بر علیه مردم ستمدیده براه انداخته است بطور مثال سیاست بگیر و ببند و ایجاد رعب و وحشت در جامعه با اجرای طرح مزورانه "امنیت اجتماعی" دقیقاً نمایانگر این واقعیت است که رژیمی که دیکتاتوری در ذات پلیدش نهفته است برای مقابله با ناراضیاتی آحاد مردم جان به لب رسیده جامعه ما، برای مقابله با تمامی جنبش های اجتماعی که با وجود همه سرکوب ها هر روزه اوج تازه تری به خود میگیرند از انجام هیچ جنایتی ابایی ندارد. از سوی دیگر زندان همواره انعکاس آنچه که در کل جامعه میگذرد بوده است و جنایاتی که این روزها رژیم در زندان ها مرتکب میشود در واقع ادامه همان جنایاتی است که هر روزه در کارخانه و دانشگاه و مدرسه و در هر کوی و برزنی بر مردم تحت ستم ما اعمال مینماید.

بدون شک جمهوری اسلامی که داغ ننگ قتل عام هزاران تن از بهترین فرزندان ایران در دهه ۶۰ را بر پیشانی دارد، مسئول مستقیم مرگ این جوانان در زندان هاست. مرگ اکبر محمدی، ابراهیم لطفالهی، امیرحسین حشمت

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی این دشمن قسم خورده توده های ستمدیده، در واپسین روزهای سالی که گذشت وبلاگ نویس جوانی که به جرم "اهانت" و توهین به خمینی و خامنه ای و تبلیغ علیه نظام به دو سال و نیم زندان محکوم شده بود را در روز ۲۷ اسفند ۸۷ به کام مرگ فرستاد.

امید رضا میرصیافی در حالی که فقط ۶ هفته از محکومیتش را گذرانده بود و قبل از انتقال به بند ۲۴۰ اوین به مدت ۴۰ روز در شرایط بسیار بد روحی در انفرادی بسر برده و در این فاصله وحشیانه شکنجه شده بود، بر اثر مصرف بیش از حد دارو به حالت اغماء فرو رفت. هم سلولی های این جوان که با مشاهده وخیم شدن شرایط جسمی او، وی را سریعاً به بهداری زندان رسانده بودند، در بهداری با تهاجم و ضرب و شتم مزدوران رژیم روبرو شدند. امید رضا سر انجام در مقابل چشمان بی تفاوت دژخیمان در حالی که از هر گونه مراقبت های پزشکی محروم مانده بود، جان باخت. درست ۱۱ روز قبل از وقوع این جنایت، یعنی در ۱۶ اسفند ۱۳۸۷، زندانی سیاسی دیگری به نام امیر حسین حشمت ساران که به علت فعالیت های سیاسی به ۸ سال زندان محکوم شده بود و بارها از طرف جیره خواران رژیم در زندان مورد حملات وحشیانه فیزیکی قرار گرفته بود بالاخره بعد از تحمل فشارهای زیاد بر اثر سخته مغزی در زندان گوهر دشت جان سپرد.

مزدوران وزارت اطلاعات به بهانه این که خانواده وی خبر مرگ او را علنی کرده اند با فشار های زیاد بر روی این خانواده داغدار حتی اجازه برگزاری مراسم تشییع جنازه را هم به آنها ندادند و این در شرایطی است که در همین چند روز اخیر، پیکر شکنجه شده و بی جان علی بادوزاده، فعال سیاسی گرد که در اواخر اسفند ماه توسط مزدوران رژیم دستگیر شده بود، در اطراف شهر

**زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

## مافیای روسی . مخوف ترین مافیای جهان

به پائین عملا در حال نابودی کشور هستند". البته علیرغم چنین سخنانی چند ماه بعد ، یعنی در ژوئن ۱۹۹۳ ، بوریس یلتسین به دوست و هم بازی تنیس خود - شامیل تارپیس چو - وزیر ورزش و مدیر "بنیان ملی ورزش" و همچنین "آکادمی تنیس روسیه" اجازه داد که برای مدت سه سال آزاد باشند که هر گونه "کالای ورزشی" را بدون پرداخت هیچ گونه مالیاتی به کشور وارد کنند. از این طریق "تارپیس چو" تحت پوشش معافیت مالیاتی برای ورود "کالاهای ورزشی" به بزرگ ترین وارد کننده و دکای قاچاق و سیگار قاچاق تبدیل شد و علاوه بر سود کلان از فروش این دو محصول بسیار پر خریدار ، سالانه تنها ۲۰۰ میلیون دلار مالیات های پرداخت نشده این محصولات را به جیب زد.

مافیای روسیه در ده سال اخیر نیز در "سواحل برایتون" در ایالت نیویورک در آمریکا که به "اودسای کوچک" مشهور است به انجام اعمال غیر قانونی و زیرزمینی در زمینه های مختلف از جمله کلاه برداری های طبی (\* ) ، کلاه برداری های مالی و بانکی ، واردات و صادرات کالا های ممنوعه و درآمد های "پول سیاه" دیگر (\*\* ) مانند فروش اسلحه ، الکل ، مواد مخدر و سکس در دیسکو های رقص و کاباره هایی که در ناحیه "اودسای کوچک" باز کرده است ، مشغول می باشد. اکثر کالا های قاچاقی مافیای روسیه با جا سازی در کشتی های حمل و نقل کالا از بندر لهستان به آمریکا وارد می شوند.

مافیای روسی از سال ۱۹۹۱ تا به حال در بیش از ۶۰ کشور جهان به عملیات غیر قانونی پرداخته است. شدت سبعیت و کارگرد مافیای روسی در این کشور ها به قدری وحشتناک است که مافیا های سنتی میدان را برای رقبای روسی که به "دیوانه بودن" مشهور هستند ، خالی میکنند و جرات مقابله با آن ها را ندارند که این به نوبه خود باعث رشد سریع تر و غول آسای مافیای روسی شده است. حال ، با در نظر گرفتن قدرت مالی بلامنازع مافیای روسی ، این سؤال مطرح می شود که زمینه مادی و رشد چنین پدیده ای در کدام نظام اقتصادی ای امکان پذیر گشته است؟

**کاپیتالیست ها و تئوریست های بورژوازی و اپورتونیست ها که سقوط و فروپاشی شوروی را دال بر شکست سوسیالیسم در مقابله با**

مسکو بیش از ۱۴۰۰ نفر از اعضای همدیگر را ترور کردند. در آن دوران ، آن ها اعضای گروه های رقیب و خانواده های آن ها را می کشتند ، صاحبان مغازه هایی که تسلیم خواسته های آنان نمی شدند را به گلوله می بستند ، خبرنگارانی را که در مورد مافیای روسی مقاله می نوشتند را به هلاکت می رساندند و در یک کلام مهر خود را بر پیشانی جامعه "داغ" می کردند. در واقع مافیای روسی راهی که در دیگر کشور ها سال های مدیدی طول کشیده بود را در ظرف فقط چند سال طی نمودند.

در تحقیقات اسکاتلند یارد - پلیس انگلستان، معلوم شد که بیشتر رؤسای مافیای نوپای روسیه که در مجل ترین هتل های لندن اقامت می کنند افراد بسیار تحصیل کرده و با هوشی هستند که دارای دکترای فیزیک ، شیمی و اقتصاد می باشند. دارا بودن تحصیلات عالی باعث ترکیب معجونی از ذکاوت و بیرحمی در رهبران مافیای روسی شده که در هیچ یک از مافیا های سنتی دیگر وجود ندارد.

بیش از هشتاد درصد از مغازه های موجود در روسیه مجبور به پرداخت سی درصد از درآمد خود به عنوان "باج" به مافیا هستند. مافیای روسی در صنعت بانکی هم نفوذ کرده و کنترل بسیاری از بانک های روسیه را در دست دارد. بنا بر برآورد های کرملین ، امروزه مافیای روسی بیش از چهل درصد از اقتصاد روسیه را در اختیار خود گرفته است. یک سوم از بانک های روسیه ، سالانه بین بیست تا بیست و پنج میلیارد دلار به عنوان پول شوئی از حساب های پس انداز مافیا از کشور خارج می کنند. بنا بر مقالات افشاگرانه روزنامه ها ، بیش از چهل درصد از اتومبیل هایی که هم اکنون در روسیه در حال استفاده هستند از کشور های اروپای غربی دزدیده شده و توسط مافیای روسی به روسیه آورده شده اند. رؤسای مافیا با سرمایه های کلان خود معادن گاز ، نفت و آلومینوم را به زور تهدید کشتار خانواده صاحبان شان ، ارزان از دست آن ها بیرون می آورند.

درست با توجه به چنین واقعیت هایی بود که در فوریه سال ۱۹۹۳ بوریس یلتسین با به صدا در آوردن زنگ های خطر در کنفرانس ملی بر علیه "جرایم سازمان داده شده" اعلام داشت که: "امروزه دنیا روسیه را جولان گاه دارو دسته های پر قدرت اوپاش و اراذل ارزیابی میکند. ما از کشور هایی هم چون ایتالیا ، که به طور سنتی همواره در ردیف اول بوده اند ، جلو تر افتاده ایم. ساختار های جنائی از بالا

به دنبال سقوط شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ ، مافیای روسی که در همه زمینه های "بازار سیاه" این کشور در طی سال های متمادی رشد کرده بود ، توانست با بی پروائی و به طور علنی در ظرف مدت کوتاهی از سال ۱۹۹۱ به بعد به یکی از مخوف ترین مافیا های دنیا تبدیل شود. یکی از خصوصیات عملکرد مافیای روسی لت و پار کردن مقتول بعد از کشتن وی است. این کار که برای قدرت نمائی و زهر چشم گرفتن صورت می گیرد باعث شده که اعضای این مافیا به "دیوانه بودن" مشهور شوند. حد قساوت و بی رحمی در آدم کشی مافیای روسی و همچنین اوکراینی در مقایسه با مافیا های ایتالیائی ، سیسیلی و کلمبیائی به قدری بالاست که سازمان بین المللی پلیس جنائی معروف به "اینترپل" و پلیس امنیتی کشور هایی همچون آمریکا بار ها وادار شده اند به این مسئله اذعان کنند.

**سقوط اتحاد جماهیر شوروی باعث شد عاملین فساد دولتی - فساد که در آنجا عمری دیرینه داشته و توانسته بود شاخک های خود را در تار و پود جامعه و در لایه های فوقانی نظام "اقتصاد با برنامه مرکزی" بدواند - حالا یک دفعه با مالکیت خصوصی و بازار رقابت آزاد روبرو شوند. در نتیجه لاشه نظام ورشکسته قبلی ، به این لاشخور ها امکان داد که در سراسر شوروی سابق با تمیز کردن گوشت از استخوان این نعش ، یک شبه به "دزد های میلیونی" تبدیل شوند که حرص و ولع آن ها پایانی نداشت. سرعت تشکیل و قدرت گروه های مافیائی به قدری سر سام آور بود که تا سال ۱۹۹۵ یعنی فقط ظرف چهار سال ، بیش از شش هزار گروه مختلف مافیائی در انواع و اقسام بزه کاری ها - از قرارداد های آدم کشی سیاسی ، نظامی ، مذهبی و نژادی گرفته تا خرید و فروش مواد مخدر ، تریاک ، کوکائین و هروئین ، قاچاق اسلحه ، مشروبات الکلی و سیگار، قاچاق انسان ، فحشاء ، پورنوگرافی کودکان ، سرقت اتومبیل ، پول شوئی میلیارد ها روبل به دلار و... در سراسر روسیه شکل گرفت.**

گسترش فعالیت گروه های مافیائی کار را به آنجا رساند که در اوائل دهه ۹۰ آمار آدم ربائی و بمب گذاری در روسیه به بالاترین شمار خود رسیدند. گروه های مختلف مافیائی جهت بسط میدان عمل به دستور رؤسای خود ، در سال ۱۹۹۳ فقط در شهر

شوروی سابق نیز نشان داد که نظام سرمایه داری از بین رفتنی است و جای خود را دیر یا زود به نظام سوسیالیستی که از بطن نظام سرمایه داری بیرون می آید، خواهد سپرد. این تجربه نشان داد که سوسیالیسم تنها آلترناتیو نظام سرمایه داری می باشد. نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه کرد این است که انقلاب در روسیه اگر چه نهایتاً به استقرار جامعه سوسیالیستی منتهی نشد ولی در همان حدی هم که عملی شد آن چنان دستاورد های انکار ناپذیری داشته است که چه دوست و چه دشمن، همگی بر آن اذعان دارند. بنابراین، انقلاب شوروی نوید بخش این حقیقت بود که سوسیالیسم علمی امکان پذیر می باشد.

(۲) مافیای بسیار خطرناک کنونی روسیه نه از بطن انقلاب سوسیالیستی در این کشور بلکه از سیستمی مبتنی بر سرمایه داری دولتی حاکم بر روسیه، پس از شکست سوسیالیسم در این کشور برخاسته است. سیستم سرمایه داری دولتی در روسیه که سال های سال از طرف حاکمین آن کشور و جیره خواران شان در سراسر جهان و هم چنین از طرف کوته اندیشانی به عنوان سیستمی سوسیالیستی جا زده می شد، در درون حصار که دور خود کشیده بود لاشخور هائی را پرورش داده بود که با سقوط خود، هرج و مرجی وسیع و شنیع ترین جلوه های جامعه سرمایه داری را از خود بروز داد. این سرمایه داری دولتی، مافیائی را خلق کرد که ولع و حرص تمرکز سرمایه و سود اندوزی سریع و بیرحمانه اش آن را بی شک به مخوف ترین مافیای جهان تبدیل کرده است.

### زیر نویس ها:

(\*) در کلاه برداری های طبی در آمریکا، پادو های انگل صفت با ارجاع مریض های قلبی به درمانگاه ها و دکتر های رشوه گیر، هزینه های درمانی هنگفتی (فقط بر روی کاغذ) برای دولت و یا شرکت های بیمه خصوصی ایجاد می کنند و میلیون ها دلار پول آن هزینه های قلبی را به جیب می زنند.

(\*\*) عبارت "پول سیاه" در مورد درآمدهای غیرقانونی حاصل از عدم پرداخت مالیات به دولت که به اصطلاح به دور از چشم قانون و مخفیانه در فرم نقدینه صورت می گیرد، بکار می رود. در این جور در آمد های غیر قانونی معمولاً عدم حفظ حداقل های قوانین کار و حذف مزایای مشموله، به صورت سود هر چه بیشتری نصیب صاحب کار می شود.

محسن نوربخش

۵ آوریل ۲۰۰۹

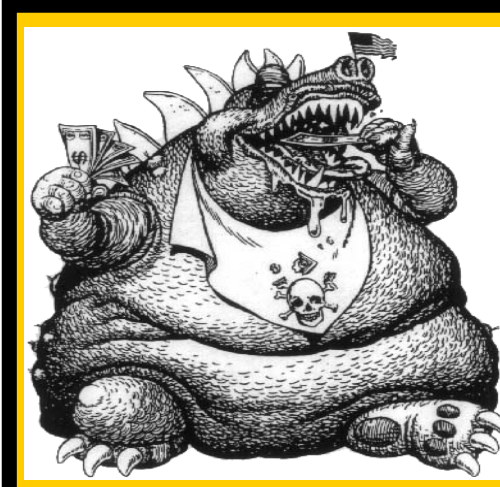


ساختن و آموزش انسان سوسیالیستی امکان پذیر نیست. چرا که ایجاد نظام سوسیالیستی و رشد و پرورش انسان سوسیالیستی، امر تفکیک ناپذیری از یکدیگرند. این دو در کنار هم به وجود آمده و لازم و ملزوم یکدیگر می شوند. در جامعه ای که در آن طبقه کارگر انقلاب کرده و مناسبات اقتصادی سوسیالیستی را پایه ریزی می کند، نیاز به پرورش انسان های سوسیالیستی است که بتوانند با دیدی وسیع و همه جانبه و با هشیاری کامل از عهده مبارزه و مقابله با هر گونه یورش بورژوازی و خرده بورژوازی به سیاست های طبقه کارگر در راه استقرار سوسیالیسم برآمده و با حمایت و دفاع از آن اجازه ندهند که نهال تازه ریشه دوانده و نو جوان سوسیالیسم در تهاجم با طوفان مخرب و سیل آسای سرمایه داری و امپریالیسم از ریشه کنده شود. بنابراین در اینجا لازم است به دو نکته توجه شود:

(۱) اگر چه پس از سال ها کار و تلاش برای برقراری سیستم سوسیالیستی در جامعه شوروی سابق، نهایتاً این جامعه به دامن سرمایه داری باز غلتید، ولی تجربه غنی حاصل از مبارزات تا سر حد جان کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان روسیه یک چیز را با روشنی برای جهانیان ثابت کرد و آن این که در حرکت تکاملی جوامع بشری، بالاخره نظام سرمایه داری از بین خواهد رفت؛ همان طور که نظام برده داری از بین رفت و جای خود را به نظام فئودالی که از بطن نظام برده داری بیرون آمده بود، داد؛ همان طور که نظام فئودالی از بین رفت و جای خود را به نظام سرمایه داری که از بطن نظام فئودالی بیرون آمده بود، داد. تجربه انقلاب کارگری و تلاش برای ساختمان سوسیالیسم در

امپریالیسم تلقی می کنند، بر این حقیقت سربوش می گذارند که سیستمی که سال های سال در آن کشور بر قرار بود دیگر سوسیالیسم نبوده بلکه سیستمی مبتنی بر سرمایه داری دولتی بود. بنابراین پس از سقوط چنین سیستمی، به جز هرج و مرج و رشد شنیع ترین جلوه های جامعه سرمایه داری چه چیزی را می بایست از آن انتظار داشت؟! واقعیت این است که با غلبه اپورتونیزم بر حزب کمونیست شوروی سابق و با سلطه رویونیسم که به سرکوب آرمان های کارگری و احیای سرمایه داری در این کشور پرداخت، همه تلاش های کمونیست های روسیه در راه ساختمان سوسیالیسم در این کشور نقش بر آب شده و نابود گشت. یکی از نکات قابل تکیه در این رابطه این است که این کمونیست ها نتوانستند همراه با تلاش برای ساختمان سوسیالیسم، انسان هائی با اخلاق و نگرش سوسیالیستی نیز در جامعه پرورش دهند. عدم تغییر ارزش های مالی به ارزش های انسانی در جامعه ای که در آن انقلاب سوسیالیستی صورت گرفته باشد و به طور کلی آموزش نیافتن نسل جوان در جریان زندگی با مبانی سوسیالیستی، منجر به تداوم فرهنگ سرمایه داری می گردد که بی شک عوامل برگشت به نظام گذشته را در خود نهفته دارد. برعکس در چنین جامعه ای به انسان های سوسیالیست نیاز است تا با ارزش ها و معیار های انسانی، مناسبات اقتصادی سوسیالیستی نو ساخته را پرورش دهند. در واقع می توان گفت که برقراری مناسبات اقتصادی سوسیالیستی بدون

توسط دولتهای امریکا و انگلیس پیشنهاد شد و طرح "نظارت جهانی بر موسسات مالی" طرح پیشنهادی گروهی از دولتهای اروپایی به سرکردگی آلمان و فرانسه بود. دولتهای شرکت کننده در نشست لندن نتوانستند حول هیچکدام از این طرح ها به توافق برسند. دولت امریکا (که همیشه هرگونه کنترل بر سیستم بانکی خود را رد کرده) از تصویب طرح دولتهای اروپایی جلوگیری کرد. با این حال، برای



## در نشست قدرتهای سرمایه داری در لندن چه گذشت؟

خالی نبودن عریضه در قطعنامه لندن در رابطه با طرح مزبور گفته شده که "هر کشور عضو باید تلاش کند که سیستم نظارت بر بانکها و موسسات خود را نیرومند و مؤثر نگه دارد."

دولت امریکا برای تصویب طرح خود (افزایش محرکهای مالی) تلاش و پافشاری زیادی کرد. "اوباما" رئیس جمهور امریکا (که همراه با "گوردن براون" نخست وزیر انگلیس در یک کنفرانس مطبوعاتی پیش از برگزاری نشست لندن شرکت کرده بود) اعلام کرد که دولت امریکا از دیگر کشورهای عضو میخواهد که "محرکهای مالی جدید و گسترده تری را تهیه کنند. دنیا عادت کرده که آمریکا را به عنوان موتور اصلی بشناسد. اما هدف ما این است که دولتهای دیگر نیز نقش خود را در رفع بحران اقتصادی ایفا کنند."

بخشی از قدرتهای اروپایی (به سرکردگی آلمان و فرانسه) که سیاستهای اقتصادی دولت امریکا و موسسات مالی این کشور را عامل بحران اقتصادی اخیر می دانند، شدیداً با طرح و خواسته امریکا در این زمینه مخالف بوده و از تصویب آن جلوگیری کردند. در نشست اتحادیه اروپا (در ۲۰ مارچ ۲۰۰۹ در بروکسل که در واقع نشست مقدماتی اتحادیه اروپا برای نشست G-۲۰ لندن بود) این قدرتها دولتهای عضو اتحادیه اروپا را تشویق کرده بودند که با تقاضای دولت امریکا برای افزایش محرکهای مالی مخالفت کنند. در این نشست تقاضای دولت آلمان و فرانسه برای ایجاد مقررات جدید و "افزایش کنترل در بازار سرمایه های مالی" به تصویب رسید. پیش از این نیز در نشست وزرای اقتصاد کشورهای عضو G-۲۰ در انگلستان (در ۱۴ و ۱۵ مارچ سال جاری) اختلافات روبه رشد میان دولت امریکا و

طریق نشست G-20 به اتحاد و همکاری برای غلبه بر بحران دست یابند کنند، بلکه اختلافات عمیق و متعدد آنها بیشتر از گذشته هم فاش شدند.

یکی از انتظارات تحلیل گران اقتصادی از نشست اخیر G-20 اقداماتی در رابطه با از حل مشکل سرمایه های مسموم (۲) بود. اما این نشست در این رابطه (حتی در ظاهر و زبناً) نیز موفقیتی نداشت و فقط به این اکتفا شده که در رابطه با سرمایه های مسموم در قطعنامه G-20 گفته شود که هر کشور عضو باید تلاش کند که "هرگونه اقدام لازم برای حفظ اعتبارات جاری خود را انجام دهد."

حرکت دیگری که برخی از تحلیلگران اقتصادی و محافل سیاسی از G-20 انتظار داشتند، تصمیمگیری قاطعانه ای در رابطه با سیاست "حمایت از صنایع داخلی" بود. اما در این رابطه نیز بطور مبهمی اظهارنظر شده و در قطعنامه G-20 آمده است که دولتهای شرکت کننده (بدون هیچ نوع تضمین عملی) "تلاش میکنند که سیاستها و مقررات حمایت از صنایع داخلی را در پیش نگیرند". در رابطه با بی تأثیر بودن چنین مصوباتی باید گفت که بارها پیش از این (به عنوان مثال در نشست G-20 در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۹) نیز چنین قولی توسط این کشورها داده شده بود که عملاً نادیده گرفته شد و عملاً ۱۷ کشور عضو این نشست سیاستهای حمایت از تولیدات داخلی خود را افزایش هم دادند.

از مدتها پیش از نشست اخیر، دولتهای شرکت کننده طرحهای متفاوتی را به عنوان راه حلهای خود جهت رفع بحران مالی، به قصد تصویب در نشست لندن تدوین کرده بودند. به عنوان مثال طرح "محرکهای مالی"

در روز پنجشنبه دوم اپریل ۲۰۰۹ نشست G-20 در شهر لندن انگلستان، بدون آنکه بتواند (برخلاف ادعاهای سران کشورهای شرکت کننده) راه حلی برای حل بحران مالی کنونی ارائه دهد، به پایان رسید. G-20 تشکیلی است که از وزرای اقتصاد و مدیران بانکهای مرکزی ۱۹ کشور صنعتی دنیا و اتحادیه اروپا تشکیل شده و برخی از نشست های آن نیز در سطح روسای جمهور و نخست وزیران انجام میشوند. این تشکل (که کشورهای عضو آن دارای دو سوم جمعیت جهان، بیش از ۸۵ درصد تولید ناخالص ملی (۱) و بیش از ۸۰ درصد تجارت جهان را در بر می گیرند) هدف خود را همکاری و مشاوره در زمینه سیستم مالی و اقتصاد بین الملل اعلام کرده است.

در قطعنامه ۹ صفحه ای G-20 آمده است که سران کشورهای شرکت کننده در رابطه با "ضرورت دست یافتن به یک توافق جدید بین الملل حول ارزشها و اصول کلیدی که فعالیتهای اقتصادی مفید و دوام دار را در سطح جهان ترویج کند" متفق القول بوده، و در نشست لندن "تصمیمات پراهمیت اقتصادی در کمال تفاهم و همکاری اتخاذ شده که منجر به تسریع پروسه رفع بحران اقتصادی کنونی و ایجاد نظامی نوین در اقتصاد بین الملل خواهد شد."

اما نگاهی به متن این قطعنامه به روشنی نشان میدهد که سند مزبور نه تنها از هرنوع راه حل عملی برای رفع بحرانهای جاری تهی می باشد، بلکه مسائل اقتصادی در آن به شکلی بسیار مبهم مطرح شده که نمایانگر تلاش فراوانی برای پنهان کردن اختلاف نظرات قدرتهای بزرگ سرمایه داری در رابطه با چگونگی برخورد با مسائل اقتصادی و مالی و بحران اقتصادی کنونی می باشد. در واقع دولتهای امپریالیستی نه تنها نتوانستند از

کشورهای اروپایی، و تلاش دولت آلمان برای ایجاد یک

جبهه اروپایی در مقابل فشارهای دولت امریکا) مبنی بر وادار کردن دولتهای اروپایی به تزریق سرمایه های مالی هرچه بیشتر به داخل اقتصاد جهانی) برملا شده بود. در نشست بروکسل افزایش محرکهای مالی (به عنوان سیاستی که به زیان اروپا است) رد شد. تنها کمکهای مالی که توسط اتحادیه اروپا به تصویب رسیدند، افزایش وام اتحادیه اروپا (به کشورهای اروپای شرقی عضو اتحادیه اروپا) تا سقف ۵۰ میلیارد

یورو، و افزایش ۷۵ میلیارد یورویی کمک به صندوق بین الملل پول بود. با اشاره به این مصوبات بود که دولتهای آلمان و فرانسه اعلام کردند که در نشست لندن ۲۰- G نیز خارج از مصوبات اتحادیه اروپا قدم برنخواهند داشت. در ۲۵ مارچ (یک هفته قبل از نشست ۲۰- G) رئیس اتحادیه اروپا از سیاست مالی امریکا شدیداً انتقاد کرد و گفت که سیاست "حمایت از صنایع داخلی" دولت امریکا "قدم برداشتن به سمت جهنم" و تکرار اشتباهات دوره افت عظیم اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ است. بسیاری از اعضای اتحادیه اروپا نیز سیاستهای مالی دولت امریکا را تاکتیکهای "زورگویانه" نامیدند.

با اینکه اختلافات امپریالیستی بر سر چگونگی سیاستهای مالی و اقتصادی در سطح بین المللی، اختلافاتی عمده و تعیین کننده هستند، اما امپریالیستها در نشست لندن تلاش زیادی کردند تا این اختلافات را از دید افکار عمومی جهان پنهان نگه دارند و وانمود کنند که گویا اتحاد و هماهنگی میان قدرتهای امپریالیستی برای حل بحران اقتصادی جاری (آنهم گویا به نفع توده ها) وجود دارد. به عنوان مثال "نیکلاس سارکوزی" (رئیس جمهور فرانسه) و "آنجلا مرکل" (صدراعظم آلمان) در مصاحبه مطبوعاتی (که یک روز قبل از نشست لندن برگزار شد) تلاش کردند که اختلاف نظر خود با دولت امریکا را ناچیز وانمود کنند و درحالیکه خود طرح پیشنهادی دولت امریکا (افزایش محرکهای مالی) را به محض مطرح شدن رد کرده بودند و حتی از قبل از کنفرانس "تهدید" کرده بودند که در صورت عدم تصویب پیشنهادات آنها نشست را "ترک" خواهند کرد. آنها به دادن شعار "همکاری و تفاهم جهت حل بحران" پرداخته و از دولتهای عضو ۲۰- G خواستند که "برای ایجاد زمینه های اتحاد و همکاری جهانی در نشست ۲۰- G مقررات و برنامه های شدیدتری را برای نظارت مستقیم



در این زمینه تأکید کرد که "ما می خواهیم که اصل تعیین مقررات جدید برای نظارت بر موسسات مالی، هدف عمده مباحث لندن باشد. این دیگر غیرقابل مذاکره است." با این حال، سارکوزی در سخنانش بطور غیرمستقیم امریکا و انگلیس را مسبب بحران اقتصادی کنونی دانست و گفت "ما کسی را متهم نمیکنیم. اما این (نشست لندن) یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک نظام نوین بین المللی است و ما نمی خواهیم که این فرصت از دست برود."

"مرکل" صدراعظم المان نیز در توضیح طرح پیشنهادی دولت آلمان و فرانسه گفت که بر اساس این طرح باید لیست سیاه کشورهایی که بهشت مالیاتی محسوب میشوند تهیه شده و مقرراتی علیه آنها ایجاد شود و "اسامی دولتهایی که از این مقررات پیروی نکنند علنی خواهد شد... ما در نشست واشنگتن به این نتیجه رسیدیم که هیچ مکانی، هیچ مؤسسه ای و هیچ کالایی نباید بدون نظارت و شفافیت رها شود. صندوقهای سرمایه های مالی باید مورد نظارت کامل قرار بگیرند و مقرراتی در رابطه با نظارت بر درآمدهای مدیران مؤسسات برقرار شوند و در رابطه با مزایا و پادشاهای پرداخت شده به آنها محدودیتهای ایجاد شوند. اگر ما این مسئله را قبول داریم، باید لیستی از آنها که نمی خواهند تحت نظارت قرار بگیرند تهیه شود."

گر چه سران آلمان و فرانسه می کوشند چنین جلوه دهند که گویا سیاستهای مالی و پولی پیشنهادی آنها در جهت حل بحران به نفع زحمتکشان است، اما واقعیت این است که مخالفتهای دولتهای اروپایی با دولت امریکا هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان محروم در اروپا ندارد و دولتهای سرمایه داری جهان همزمان با پیشبرد رقابتهایشان با یکدیگر، همچنان در تلاش برای پیشبرد منافع طبقه سرمایه دار جهانی، سیاستهایی را به پیش می

برند که تنها هدفشان تحمیل تمام بار بحران اقتصادی موجود بر دوش طبقه کارگر و توده های ستمدیده است. خواست دولتهای آلمان و فرانسه برای نظارت بیشتر دولتی بر بازارهای مالی جهان در واقع در جهت منافع خودشان است و نه در جهت حفظ منافع کارگران و اقشار محروم جامعه و یا نجات کسانی که خانه هایشان را به سرمایه داران حریص و بانکهایشان باخته اند، و کسانی که بیکار شده و قربانی بحران های مالی سیستم سرمایه داری

شده اند. امپریالیسم آلمان و فرانسه تنها به دنبال حفظ منافع طبقاتی خود در مقابل بازار بورس امریکا (وال استریت) و بازار بورس لندن (مهمترین مراکز سرمایه های مالی جهان) هستند. در نتیجه هدف قدرتهای اروپایی (و در رأس آنها آلمان و فرانسه) این است که خود را به عنوان قدرت امپریالیستی عمده ای در مقابل امریکا و انگلیس تقویت کنند.

سران ۲۰- G برای موفقیت آمیز نشان دادن نشست لندن حتی به شکل مسخره ای به انتشار اخبار دروغ نیز دست زدند. به عنوان مثال از طریق برخی از رسانه ها شایع کردند که گویا یکی از مصوبات نشست دوم اپریل ۲۰- G یک بسته محرکهای مالی ۱۰۱ تریلیون دلاری بوده است. اما تعدادی از رسانه ها نادرست بودن اینگونه اخبار را فاش کردند. به عنوان مثال روزنامه "فاینشیل تایمز" (لندن) با دروغ خواندن شایعه مزبور نوشت که "شکست نشست ۲۰- G برای سران کشورهای شرکت کننده آنقدر غیر قابل هضم بوده که "گوردون براون" (نخست وزیر انگلستان) برای پنهان کردن اختلافاتی که به عدم تصویب هر طرح و برنامه عمده ای منجر شد، به پخش یک سری ارقام نجومی (ایجاد شایعات) مبادرت نمود."

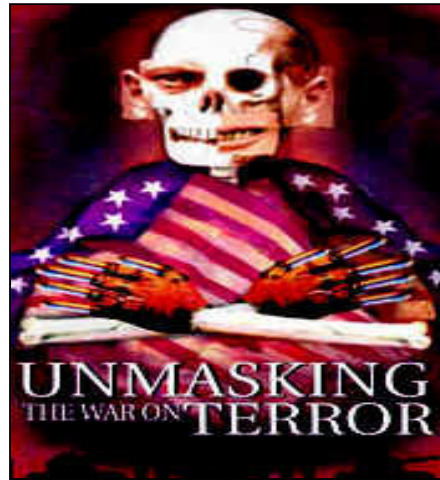
حتی اگر ادعای بسته محرکهای مالی ۱۰۱ تریلیون دلاری هم واقعیت داشت، نمیتوانست درمانی برای بحران اقتصادی کنونی (که تنها در سال گذشته منجر به بیش از ۵۰ تریلیون دلار ضرر اقتصادی در سطح جهان شده) محسوب شود. حتی کمکهای مالی ۱۲۰۸ تریلیون دلاری دولت امریکا به بانکهای این کشور تاکنون نتوانسته است تأثیرات بسیار گسترده بحران را کاهش دهد.

یکی دیگر از تلاشهای عوامفریبانه سران ۲۰- G (با هدف پنهان کردن شکست نشست لندن) این است که گویا دولتهای شرکت کننده در این نشست ۱۰۰۰ میلیارد دلار

نتایج این بحران (از افزایش تعداد بیکاران گرفته تا افزایش مرگ و میر کودکان در اثر گرسنگی - که پیش بینی شده در سال جاری بیش از ۴۰۰ هزار نفر خواهد بود) بسیار عظیم و باورنکردنی بوده است. تجارب تاریخی نشان داده اند که بحرانهای بزرگ اقتصادی بسیار محتمل است که به یک بحران سیاسی عمیق در سطح جهان منجر شود. تمام حرکتها و ادعاهای سران دولتهای امپریالیستی نیز (که وانمود میکنند که گویا تلاشهای آنها در جهت منافع توده ها می باشد) عکس العمل این دولتها در مقابل شرایط بحرانی اقتصادی - سیاسی داخلی این کشورها و نشان دهنده هراس آنان از رشد بحرانهای اجتماعی علیه سیستم سرمایه داری می باشد. در شرایطی که "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" پیش بینی کرده که در سال جاری اقتصاد آلمان ۵.۳ درصد و اقتصاد فرانسه ۳.۳ درصد و اقتصاد اروپا در مجموع بیش از ۴ درصد کاهش خواهد داشت و میزان بیکاری در اروپا نیز به بیش از ۱۰ درصد خواهد رسید. بهتر می توان دلایل امثال ادعاهای "سارکوزی" را فهمید. وی مرتباً تلاش کرده خود را مخالف "سرمایه داری سبک انگلیس - آمریکا" معرفی کند اما در واقع امثال او به دلیل رشد بحران اقتصادی و افزایش تنش های اجتماعی در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی از این تنشها به وحشت افتاده اند.

با اینکه بسیاری از دولتهای صنعتی جهان به تزریق بسته های مالی کلانی به موسسات مالی پرداخته اند، نه تنها چیزی از این کمکهای مالی به کارگران و کارمندان جزء در این موسسات داده نمیشود، بلکه برعکس کارگران تحت فشار قرار گرفته اند که بیشتر کار کنند و مزد کمتری دریافت کنند و در زمان اخراج شدن نیز حقوق و مزایایی دریافت نکنند. مردم هر روزشان را در ترس و نگرانی از بیکاری و فقر و بی خانمانی می گذرانند. در اثر بحرانهای جاری تریلیونها دلار از سرمایه های مالی جهان نابود شده اند. یعنی ثروت صاحبان سرمایه های جهان تقریباً نصف شده و تمام تلاش دولتهای اروپایی و آمریکا این است که چطور از بابت تشدید غارت و چپاول طبقه کارگر و توده های ستمدیده این ضررها را جبران کنند و بار بحران را به دوش زحمتکشان و محرومان جهان بیاندازند. اکثر جمعیت کشورهای جهان از آنچه که در دنیای سرمایه داری میگذرد ناراضی و خشمگین هستند. در ماه های اخیر مبارزات کارگری در فرانسه شدیداً گسترش یافته اند. در یونان و کشورهای اروپای

دریافت وام های کلان از بانکهای خارجی (که عملاً تریلیونها دلار منابع مالی جهان را به داخل سیستم بانکی آمریکا سرازیر کرده) منجر به کمبود اعتبارات جهانی شده و در نتیجه دولتهای اروپایی قادر نیستند که برای تخفیف فشارهای اقتصادی خود از سرمایه های مالی بین



المللی استفاده کنند. دولت آمریکا (با سوءاستفاده از موقعیت ویژه دلار در اقتصاد جهانی) تلاش دارد که بسته های محرکهای مالی را از طریق فروش اوراق قرضه خود در بازارهای جهانی تأمین کند و این مسئله (در شرایط کمبود شدید اعتبارات و امکان وقوع تورم های دوره ای و نوسان شدید در ارزش دلار) برای بستنکاران آمریکا نتایجی فاجعه آمیز به بار خواهد آورد. دولت آمریکا (باتوجه به اینکه بازار سرمایه های مالی حدود ۳۰ درصد درآمد سرمایه داران بزرگ این کشور را تشکیل می دهد) علاوه بر تهیه بسته کمکهای مالی فوق العاده، کمکهای مالی بسیار بزرگتری را به بازار بورس آمریکا کرده که به افزایش بدهی های دولت آمریکا منجر خواهد شد. دولتهای اروپایی این اقدامات دولت آمریکا را تلاشی برای انتقال فشار بحرانهای مالی کنونی به کشورهای اروپایی و آسیایی می دانند. علاوه بر این اخیراً دولت آمریکا به منظور پرداخت بدهی های جدید خود به چاپ (بدون پشتوانه) دلار در حجم زیاد اقدام کرده که به عنوان یک عمل نهایتاً تورم زا نارضایتی قدرتهای اروپایی را برانگیخته است. از طرف دیگر، عملکردهای مالی دولت آمریکا نگرانی و نارضایتی دولت چین (که ارزش بیش از ۲ تریلیون دلار سرمایه های ارزی آن در صورت سقوط ارزش دلار سقوط خواهد کرد) را نیز برانگیخته است.

واقعیت این است که بحران اقتصادی جاری هنوز ادامه خواهد داشت و میلیون ها نفر را در جهان به بیکاری و فقر و فلاکت بیشتری خواهد کشاند. ابعاد فاجعه آمیز

برای کمک به کشورهای در حال توسعه (بازارهای در حال رشد) به صندوق بین المللی پول پرداخت خواهند کرد. اما هنوز اعلام نشده که این کشورهایی که قرار است این پول را پرداخت کنند کدام یک از اعضای ۲۰-G هستند و هر کدام چه مبلغی پرداخت خواهند کرد. آنچه که تاکنون قول داده شده شامل ۱۰۰ میلیارد دلار توسط ژاپن، ۱۰۰ میلیارد دلار اتحادیه اروپا و ۴۰ میلیارد دلار توسط چین می باشد. و هنوز معلوم نیست که بقیه این مبلغ نجومی چگونه تأمین خواهند کرد. علاوه بر این، تجربه نشان داده که هیچکدام از اینگونه قول و قرارهای امپریالیستها عملاً اجرا نمی شوند. و هر کمکی هم که (به نام کمک به انسانهای محروم جهان) به کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته منتقل شده، تنها برای کمک به دولتهای فاسد و دست نشانده و وابسته به امپریالیستها بوده تا شاید بتوانند به عمر خود بیافزایند و با سرکوب هر چه بیشتر مردم محروم و معترض شرایط تداوم سلطه امپریالیسم را مهیا کنند.

حتی اقداماتی چون تصمیم اخیر نشست ۲۰-G (به عنوان مثال اینکه تصویب شده است که به "صندوق بین المللی پول" اجازه داده شود که معادل ۲۵۰ میلیارد دلار حق برداشت از ارز مخصوص خود داشته باشد) نیز تنها به نفع طبقات سرمایه دار و دولتهای حامی آنها بوده و کمکی به کارگران و ارتش فزاینده بیکاران نخواهد کرد.

نکته دیگری که در رابطه با نشست اخیر ۲۰-G در لندن باید گفت این است که این تنها باری نبود که شاهد شکست اقدامات قدرتهای جهان سرمایه داری (با هدف ادعایی ایجاد تفاهم و یافتن راه حل برای رفع بحران و کنترل اوضاع جهان) بوده ایم. تاکنون همه اقدامات امپریالیستها برای کنترل بحران مالی جاری با شکست روبرو شده است. به عنوان مثال دولتهای فرانسه و آلمان اخیراً مجمعی را به نام "مجمع امنیت مالی" ایجاد کردند (که پس از مدتی اسم آن را به "هیئت استحکام مالی" تغییر دادند و چین و هند و برزیل را نیز به عضویت آن پذیرفتند) و تلاش کردند که توسط آن سیستمی را برای نظارت بین المللی بر بانکها و موسسات مالی (که معتقداند بحران اقتصادی جاری نتیجه فعالیتهای مالی کنترل نشده این موسسات است) ایجاد کنند. اما این هدف نیز به دلیل اختلافات کشورهای عضو عملی نشد.

یکی از ریشه های نارضایتی دولتهای اروپایی از سیاست مالی دولت آمریکا این است که تکیه دولت آمریکا به

شرقی نیز تظاهرات و اعتصابات کارگری روز به روز افزایش می یابند.

اظهارات بسیاری از شخصیت‌های برجسته بورژوازی نشان دهنده نگرانی و هراس آنها از نتایج وخیم بحران اقتصادی کنونی است. به عنوان مثال در ۲۳ مارچ رئیس صندوق بین المللی پول در نشست سازمان جهانی کار در ژنو اظهار داد که "وضعیت اقتصادی جهان بسیار وخیم است و ممکن است به جنگ و شورشهای اجتماعی منتهی شود." او این سخنان را در زمانی بیان میکند که اختلافات میان قدرتهای سرمایه داری حول خط مشی اقتصادی هر چه بیشتر شده است. سازمان جهانی کار نیز در ژانویه ۲۰۰۹ پیش بینی کرد که در سال جاری حدود ۵۰ میلیون نفر در جهان بیکار خواهند شد. اما روند افزایش قیمتها و بیکاری و فقر در جهان در چند ماه گذشته با شتاب بیشتر از آنچه که پیش بینی شده جریان داشته است. صندوق بین المللی پول در اوایل سال جاری پیش بینی کرده بود که پس از پنجاه سال برای اولین بار اقتصاد جهان به مقدار یک درصد سقوط خواهد کرد. اما پس از گذشت ۳ ماه از این پیش بینی، رئیس صندوق جهانی پول اقرار کرد که "سقوط اقتصاد جهان خیلی بیشتر از مقدار پیش بینی شده خواهد بود" و او بیشتر نگران نتایجی است که "مخالفت و ناراضایتی توده ها" علیه طبقه سرمایه دار "در چنین موقعیت بحرانی ای به بار خواهد آورد".

اختلافاتی که میان امپریالیستها وجود دارد منعکس کننده تضادهای بنیادی سیستم سرمایه داری جهانی است که در نتیجه بحرانها نیز عمیقتر شده اند. هدف اصلی هر کدام از دولتهای شرکت کننده در نشست اخیر نیز حفظ منافع طبقه سرمایه داری است که این دولتها نماینده و حافظ منافع آنها هستند. در نتیجه اختلافات میان این دولتها به خاطر وجود تضاد منافع میان طبقه سرمایه دار کشورهای مختلف است و دستیابی به راه حل مشترکی که بتواند بحران اقتصاد جهانی را حل کند برای آنها بسیار دشوار است.

اما طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان تحت ستم در جهان خواهان آلترناتیوی واقعی برای وضع موجود هستند. نگاهی به نظرخواهی های اخیر در کشورهای مختلف، وجود این واقعیت را ثابت می کند. به عنوان مثال در کشور آمریکا (که مرتباً و بطور گسترده علیه سوسیالیسم تبلیغ می شود) طبق نظرخواهی های مختلفی که اخیراً انجام شده، در نتیجه شرایط اقتصادی موجود بیش از ۲۰ درصد از مردم به سوسیالیسم (به عنوان راه حلی برای وضع موجود) متمایل شده اند. (۵۳ درصد طرفدار سرمایه داری و ۲۷ درصد نظری نداشته اند) جالب است که گفته شده که این نظرخواهی ها بدون دادن هیچگونه توضیحی در مورد سوسیالیسم به افراد شرکت کننده، انجام شده است. یعنی اگر سطح آگاهی توده های جامعه آمریکا (که مرتباً توسط بمبارانهای تبلیغاتی ضد

کمونیستی شستشوی مغزی می شوند) بالا برود، تمایل به سوسیالیسم خیلی بیشتر از آمار فعلی خواهد بود.

### زیرنویس:

(۱) تولید ناخالص ملی مجموع فعالیتهای اقتصادی است که در داخل یک کشور انجام میشود و مقدار آن با استفاده از فرمول زیر بدست می آید:

" تولید ناخالص ملی = مصرف عمومی جامعه + مخارج و مصارف دولتی + مجموع سرمایه گذاری ها + صادرات منتهای واردات "

(۲) "سرمایه های مسموم" نامی است که به سرمایه های مالی خصوصی داده شده که ارزش خود را در حد بسیار زیادی از دست داده اند و در اثر عدم وجود بازار فعالی برای عملکرد آنها، غیرقابل فروش شده اند. این سرمایه ها نقش عمده ای در ایجاد بحران اقتصادی ای که در آگوست ۲۰۰۷ شروع شد (و در نیمه دوم ۲۰۰۸ به اوج خود رسید) ایفا کردند

### مریم مارچ ۲۰۰۹

### نوروز خونین در ترکمن صحرا

گرامی باد خاطره همه شهدای بخون خفته خلق ستمدیده ترکمن که در نوروز خونین سال ۵۸ در جریان جنگ کنبده خاطر دفاع از شوراها و انقلابی و حق حاکمیت خویش توسط ارتش ضد خلقی و سپاه پاسداران سرمایه به خاک و خون غلطیدند و چهره جنایتکار رژیم مزدور جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر افشا ساختند!

### نوروز خونین در کردستان

گرامی باد خاطره تمامی جانبختگان خلق دلاور کرد که در جریان هجوم ضد خلقی نیروهای سرکوبگر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به سنج در فروردین سال ۵۸ به مقابله با این رژیم پرداخته و در راه دفاع از خواستههای برحق توده های ستمدیده کردستان یعنی آزادی و خودمختاری جان دادند!



## در باره بحران اقتصادی نظام سرمایه داری:

"گردآمدن ثروت در یک قطب به معنای گردآمدن بدبختی، کار زیاد، بردگی، ناتوانی، خشونت و سقوط اخلاقی در قطب دیگر است."

سال ۱۹۹۸ میزان متوسط سودی که از قبال کار هر کارگر به کارخانجات سوئد می‌رسید، بالغ بر ۱۴۶۰۰۰ کرون سوئد بود. این مبلغ در سال ۲۰۰۶ به ۲۶۸۰۰۰ کرون رسیده بود. بنابراین میزان سودی که در سوئد در هر سال از قبال کار کارگران به کارخانجات می‌رسد در خلال ۷ سال افزایشی بالغ بر ۸۴ درصد داشته است!

"سد واقعی در راه تولید سرمایه‌داری، خود سرمایه است."

سرمایه‌داری به مثابه یک سیستم تولیدی، تنها شدیداً غیرعادلانه نیست بلکه این سیستم چندان هم خوب کار نمی‌کند. در این سیستم کالا نه به دلیل نیازی اجتماعی بلکه تنها به خاطر به وجود آوردن سود تولید می‌شود. سرمایه‌داری که از طریق مالکیت خصوصی صنعت را تکامل بخشید، خود نتیجه رشد تولید سرفی (فنودالسم)، سیستمی ناهنجار با پدیده‌هایی مانند گمرک و هزینه‌هایی گوناگون می‌باشد. در خلال صد سال اخیر تولید جهانی ۱۸ برابر شده است. بهای این امر اما بسیار سنگین بوده است: در این میان می‌توان از زجری که به توده‌های تحت‌ستم تحمیل شده است، بحرانهای پیاپی، خونریزیها و جنگهای بسیار و از جمله دو جنگ جهانی و آسیب بسیار به محیط زیستی مشترکمان نام برد.

"سرمایه‌گذاری فرا از حد" واژه تازه‌ای است برای نشان دادن این واقعیت که سرمایه‌داران به توانایی تولیدی رسیدند که بسیار بزرگتر از خواست بازار می‌باشد. رقابت موجود در بازار همواره طالب سرمایه‌گذاری بیشتر در پروسه تولید است، تا به اینگونه بتوان کالاهای هر چه بیشتری را به بهای هر چه پایین‌تری تولید کرده و به بازار فرستاد. اما پیشرفتهای تکنیکی پس از مدت کوتاهی به همه جا رسوخ کرده و باعث پایین رفتن قیمتها در بازار می‌شود. مثالی بر این امر پیشرفت خارق‌العاده در ساخت و عرضه تلفن‌های همراه است. تکنیک برتر از سویی به عرضه امکانات هر چه بیشتر در این تلفن‌ها منجر شده و از سویی دیگر مکانیسمی را ایجاد کرده که بهای آنها را پایین و پایین‌تر آورده است.

این امر که سرمایه‌داران در برخی از شاخه‌ها به سرمایه‌گذاری بیش از حد دست زده‌اند به "توانایی تولید بیش از حد" در این شاخه‌ها منجر شده است. به عنوان نمونه صنعت ماشین‌سازی هر سال ۹۴ میلیون ماشین تولید می‌کند، میزانی که ۳۴ میلیون بیشتر از تعداد ماشینهایی است که پیش‌بینی می‌شود می‌توان به فروش رساند! این رقم نمایانگر وجود ۱۰۰ کارخانه اتومبیل‌سازی بیش از حد لازم است! بدیهتاً نه آن تولید و نه این فروش هیچکدام بر اساس نیاز انسانها تعیین و برنامه‌ریزی نشده‌اند. امروز کارخانه ماشین‌سازی "ساب" دارای ارزشی اجتماعی است که در این واقعیت مستتر است که هزاران نفر در آن کار می‌کنند اما از دید سودجویانه سرمایه‌داری این امر به خودی خود دارای ارزشی نیست و تنها در زمانی ارزشمند است که کارخانه سود کافی بدهد. در "منطق" کور و پوچ سرمایه‌داری کالا و نیروی کار می‌توانند بیش از حد موجود باشند.

آیا انگلس این وضع را در "آنتی‌دورینگ" به توصیف نکشیده است؟: "تجارت دچار تراکم می‌شود، بازار سرشار از کالاست، تولیدات بدون آنکه بتوانند به مصرف برسند به میزانی بالا انبار می‌شوند، پول ناپدید می‌شود، اعتبار از بین می‌رود، کارخانه‌ها از کار

واقعیات موجود تاکیدکننده آن هستند که آنچه مارکس می‌گفت درست بود و وی در آنچه می‌گفت محق بود (و هست). آمار نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۵ مجموع درآمد ۵۰۰ فرد که در لیست ثروتمندترین افراد جهان بالاترین مقامها را به خود اختصاص داده بودند، بیش از مجموع درآمد ۴۱۶ میلیون نفر فقیرترین انسانهای جهان بوده است! اسلحه، مواد مخدرو سسکس در زمره پردرآمدترین "صنایع" این گیتی می‌باشند. سرمایه‌داری چیزی جز سوءاستفاده کامل از منابع بشری نیست. بحرانها همیشه پیش از همه ضعیف‌ترین اعضای جوامع را به خاک سیاه می‌نشانند، زنان و کودکان در زمره آنان هستند که آسیبی بیش از دیگران می‌بینند. به موجب گزارش کارمندان اداره بهداشت در تایلند در دوران بحران اقتصادی آسیا در دهه ۱۹۹۰، زمانی که ۲۰ میلیون آسیایی در چنگال فقر فرو افتادند میزان فحشا در میان کودکان در خلال تنها یک سال افزایشی بالغ بر ۲۰ درصد داشت (از کتاب "دکترین شوک" از "ناومی کلاین Naomi Klein").

به موجب گزارشی از سازمان کار بین‌المللی (که یکی از ارگانهای سازمان ملل متحد است) پیش‌بینی می‌شود که با توجه به بحران اقتصادی موجود میزان بیکاری در سال ۲۰۰۹ به بین ۶،۳ درصد تا ۱،۷ درصد برسد. در این گزارش همزمان خاطر نشان می‌شود که گمان می‌رود میزان بیکاری در سطح جهانی در سال آینده از این هم بالاتر برود. در شش ماه اخیر در سوئد به ۱۰۰۰۰۰ نفر اعلام شده است که ممکن است کار خود را از دست بدهند. همزمان میزان بیکاری به ۸ درصد رسیده است. با بالا رفتن میزان بیکاری برای سرمایه‌داران تحمیل حقوقهای پایین آسانتر می‌شود. برای اثبات این گفتار کافی است که خواننده را به پیشنهاد سندیکای فلزکاران رجوع دهم که در آن این اتحادیه حاضر به قبول حقوقهایی پایین‌تر از گذشته شده است.

به موجب گزارش سازمان بین‌المللی کار، بحران کنونی می‌تواند به این مرحله برسد که ۴۵ درصد از تمامی کارگران (و به عبارت دیگر بیش از ۴،۱ میلیارد انسان) درآمدی کمتر از دو دلار در روز داشته باشند. این به آن معناست که بسیاری از کارگران دارای درآمدی خواهند بود که حتی کفاف تهیه حداقل معیشت ضروری را به آنان نخواهد داد.

سال گذشته به دلیل افزایش بهای مواد خوراکی ۴۴ میلیون نفر به تعداد افرادی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند افزوده شد. انتظار می‌رود که این سرنوشت در سال ۲۰۰۹ گریبان ۵۳ میلیون نفر دیگر را بگیرد. برآورد شده است که در خلال سالهای ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴ هر سال بین ۲۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰ نفر به تعداد نوزادهایی که طعمه مرگ می‌شوند افزوده شود.

در حالیکه با نگاهی به حسابرسی‌های مراکز تولیدی روشن می‌شود که کارگران چه سود بیکرانی به جیب سرمایه‌داران می‌ریزند. به عنوان مثال هر یک از کارگران بزرگترین شرکت معدن سوئد در سال ۲۰۰۶ سودی معادل با ۲ میلیون کرون در طول سال به وجود آورده است!

در دوران اوج لیبرالیسم نو در ۲۰ سال اخیر درجه استثمار کارگران افزایش پیدا کرده است. به موجب گزارشی تحقیقی که در نشریه "کار روز" به چاپ رسیده است در

امروز آنچه که آنان برای کشف قوانین درونی سیستم سرمایه‌داری و در مورد اهمیت علم مبارزه طبقاتی از خود به جای گذاردند از اهمیت غیرقابل توصیف برخوردار است.

مارکس در ایدئولوژی آلمانی نوشته است: "برای یک ماتریالیست عملی، یا به عبارت دیگر برای یک کمونیست، این اساسی است که انقلابی در جهان موجود بر پا کند، که در عمل به پدیده‌هایی که سد راهش هستند یورش برده و آنها را تغییر دهد."

ما سوسیالیست‌ها باید همواره برای برخورد با تغییرات سریع آمادگی داشته باشیم. انقلاب با خواست و تلاش یک فرد صورت نمی‌گیرد بلکه پروسه‌ای است که زمانی که تضادهای طبقاتی در جامعه به حد مشخصی برسند به انجام می‌رسد. اما تلاشهای افراد در مبارزه طبقاتی می‌توانند در این امر که آیا انقلاب به ثمر می‌رسد یا نه، تعیین‌کننده باشد. مارکسیسم جهان‌بینی زنده‌ای است که همواره به مبارزه طلبیده شده و از این طریق که تجارب تازه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به آن افزوده می‌شوند تازه‌تر می‌شود.

انقلاب برای آزاد کردن توده‌ها از یوغ سرمایه‌داری که به همراه ناعدالتی، استثمار و اختناق می‌باشد، و برای رسیدن به سطح بالاتری از جامعه تحت لوای سوسیالیسم ضروری است.

قریدریش انگلس نوشته است: "ما هدفی پایانی نداریم. ما انقلابی هستیم. ما نمی‌خواهیم قوانینی جاودان برای بشریت دیکته کنیم."

"کارگران جهان متحد شوید!"

لینا وستروند

توضیح مترجم:

این ترجمه آزاد دربرگیرنده بخشی از نوشته "لینا وستروند" **Lina Westerlund** است که در تاریخ پنجشنبه ۲۶ ماه مارچ ۲۰۰۹ (۶ فروردین ۱۳۸۸) در شماره ۸۴۳ نشریه سوئدی "اُفَنسیو" **Offensiv** درج شده است.

نادر ثانی

باز می‌ایستند، انبوه توده‌های کارگر فاقد مواد غذایی هستند و این در حالی است که آنها بیش از حد مواد غذایی تولید کرده‌اند. ورشکستگی پشت ورشکستگی می‌آید."

پرسشی که در اصل می‌باید مطرح شود این است که چرا سرمایه‌داری همواره در بحران است. مصرف‌پدیده‌ای است که سد راه بحران در دوران سرمایه‌داری می‌شود. اما برای اینکه این نسخه موثر باشد باید مصرف همواره در حال رشد باشد. اعتبار، "روغن" ماشین سرمایه‌داری برای بالا بردن تولید و مصرف است. اما اعتبار خود به ریسک در مصرف و تولید، بدهی‌های کلان و اضافه‌تولید باز هم بیشتر منجر می‌گردد. اجرای سیاست وام‌دهی هر چه بی بند و بارتر در مقیاسی وسیع یکی از دلایل عمده بحران اقتصادی امروز است که با ترکیدن بادکنک بازار مسکن در تابستان ۲۰۰۷ آغاز شده و سپس دامنه آن به بازار مالی در سپتامبر ۲۰۰۸ کشیده شد. این سیاست "توزیع نوین" روزولت نبود که توانست بر بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ چیره آید، این جنگ جهانی دوم با برخی از "ارمغانهای" آن از جمله انهدام و تخریب کامل بود که بازارهایی تازه به وجود آورده و توانست بازسازنده سرمایه‌داری گردد. سقوط بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ و گامهای چین به سوی سرمایه‌داری درهای بزرگی را برای چپ‌پند هر چه پر دامنه‌تر بازار آزاد تحت نام "لیبرالیسم نوین" باز کردند.

"فیلسوف‌ها تنها جهان را به اشکال گوناگون تفسیر کرده‌اند، آنچه باید کرد تغییر دادن آن است."

بار دیگر جهان از بحران سیستم سرمایه‌داری به لرزه افتاده است، لرزه‌ای که شدیدتر از گذشته است. این روزها حتی دست‌راستی‌ترین روزنامه‌نگاران و اقتصاددانان هر چه بیشتر به مارکس رجوع می‌دهند، اما آنان همزمان تلاش می‌کنند که او را به یک تحلیل‌گر اقتصادی تقلیل دهند.

کارل مارکس انقلابی، اما بیش از یک اقتصاددان بود. مارکس و دوست و هم‌رزمش فریدریش انگلس اولین کسانی بودند که سوسیالیسم را به علم ارتقاء دادند.

## تظاهرات بومیان در استرالیا

مرگ دلخراش یکی دیگر از بومیان ستمدیده در استرالیا در چنگال پلیس این کشور بار دیگر ماهیت ضد خلقی پلیس و نژادپرستی نهادینه شده در دستگاه پلیس استرالیا را به نمایش گذارد و خشم و نفرت افکار عمومی بر علیه دولت را برانگیخت.

به دنبال مرگ یکی از اهالی بومی استرالیا به نام آقای "وارد" در پشت ماشین حمل زندانیان حدود ۲۵۰ تن از اهالی بومی در روز سوم آوریل تظاهراتی در شهر "پرت" به طرف دفتر وزیر دادگستری سازمان داده و به برخورد نژاد پرستانه پلیس با اهالی بومی اعتراض نمودند. این تظاهرات با پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری ساختمانی و تولیدات صنعتی سازمان یافته بود و تعدادی از اعضای این اتحادیه‌ها نیز در آن شرکت داشتند.

بر طبق تحقیقات پزشکی قانونی در زمانی که آقای "وارد" بوسیله ماشین وانتی از بازداشتگاه پلیس به زندان منتقل می‌شده است در طول این انتقال که ۴ ساعت طول کشیده است کولر ماشین کار نمیکرده است. پزشکی قانونی علت مرگ را همین امر در گرمای ۴۲ درجه سانتیگراد هوا اعلام نموده بود. یکی از سخنرانان این تظاهرات با اشاره به نژادپرستی پلیس استرالیا گفت که تجربه نشان داده که پلیس با هیچ فرد سفید پوستی چنین رفتار نمی‌کند. بومیان استرالیا سالهای مدیدی است که قربانی سیاستهای راسیستی و ضد مردمی دستگاه‌های دولتی بوده و تاکنون اعتراضات متعددی را بر علیه دولت استرالیا سازمان داده‌اند.

## کمکهای مالی

### آمریکا

انقلاب پیروزمند ۱۰۰ دلار

### فلوریدا

رفیق شهید فاطمه ادفرنیا ۵۰۰ دلار

### واشنگتن

کارگر آهنگر ۵۰ دلار

### استرالیا

وارطان A ۵۰ دلار

رفیق شهید محمودیان ۱۰۰۰ دلار

رفیق شهید بهروز دهقانی ۱۵۰ دلار

چند تن از گزارشگران جراید کارگری و چپ در ارتباط با حرکت فوق و مواضع سازمان گفتگو کردند.

تنوع شعارها بسیار گسترده بود و در طول مسیر تظاهرات از منطقه "ویکتوریا" تا "هایدپارک" لندن شعارهای مختلفی سرداده شد. از جمله میتوان به شعارهایی همچون "انقلاب، تنها راه حل"، "ما جنگ کثیف شما را نمی خواهیم"، "کارگران متحد شوید"، "اگر متحد شویم هیچگاه شکست نمی خوریم"، همچنین به شعارهایی با محتوای برکناری دولت حزب کارگر، محکوم کردن سرمایه داران و دولت‌ها در مورد تخریب محیط زیست و خواست توقف اخراج کارگران و کارمندان و شعار بر علیه نقش استثمارگرانه بانکها اشاره کرد.

شرکت گسترده مردم آزادخواه از کشورهای دیگر که برای ابراز همبستگی به تظاهرات لندن پیوسته بودند و همچنین گروه‌های وسیع جوانان مبارز با شعارهای چپ در تظاهرات لندن از نکات برجسته حرکت امروز بود.

پلیس لندن در وحشت از غلیان خشم و نفرت مردم بر علیه نظام سرمایه داری و جلوگیری از هر گونه اقدام مردم بر علیه گردهمایی رهبران کشورهای سرمایه داری هزاران تن از نیروهای خود را برای کنترل تظاهر کنندگان به مرکز شهر گسیل کرده بود و از زمین و هوا از تظاهر کنندگان و شعارها و پلاکارد های آنها عکس و فیلم تهیه می کرد.

این تظاهرات سرانجام در "هایدپارک" لندن و پس از ایراد چند سخنرانی از سوی رهبران اتحادیه‌ها و سازمان دهندگان تظاهرات به اتمام رسید.

۲۸ مارچ ۲۰۰۹ - ۸ فروردین ۱۳۸۸

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن



## تظاهرات گسترده در لندن در آستانه نشست سران "۲۰ کشور صنعتی"!

از ساعت ۱۱ صبح امروز ۲۸ مارچ ۲۰۰۹، ده‌ها هزار تن از مردم انگلیس خیابانهای لندن را به صحنه اعتراض بر علیه نظام سرمایه داری و سیاست‌های ضد خلقی دولت‌های حاکم تبدیل کردند. هم‌زمان با این تظاهرات، در برخی دیگر از کشورهای اروپایی نظیر اسپانیا، بلژیک، آلمان، فرانسه و... راه پیمائی‌های مشابهی نیز انجام گرفت.

این تظاهرات گسترده در آستانه تشکیل گردهمایی سران ۲۰ کشور صنعتی موسوم به "جی ۲۰" در لندن سازماندهی شده بود. ده‌ها هزار تن از کارگران کارخانه‌ها، اعضای اتحادیه‌های کارگری، دانشجویان و دانش‌آموزان، کارمندان موسسات مختلف و احزاب و نیروهای مختلف سیاسی و از جمله طرفداران محیط زیست، گروه‌های ضد جنگ، آنارشیست‌ها و غیره با برافراشتن پلاکاردها و شعارهایی که در آنها به سیاست‌های دولت‌های سرمایه داری در شرایط بحران اقتصادی جاری اعتراض شده بود، خشم خود را از طبقه حاکم و دولت‌های مدافع آنها ابراز کردند. فعالین چریکهای فدایی خلق نیز با حمل آرم سازمان در این تظاهرات شرکت کرده و در جریان این تظاهرات با



یکی از شعارهای تظاهر کنندگان: انقلاب، تظاهرات حل!



صحنه‌ای از تجمع نیروهای پلیس سرمایه برای مقابله با تظاهرات ضد سرمایه داری در لندن!

**مرگ بر امپریالیسم! زنده باد کمونیسم!**



قتل روزنامه فروش زحمتکش انگلیسی در اثر وحشی گری پلیس بریتانیا در جریان سرکوب تظاهرات ضد سرمایه داری



در آستانه تشکیل گردهمایی سران ۲۰ کشور صنعتی موسوم به "جی ۲۰" در روز چهارشنبه اول آوریل (روزی که توسط مردم به طعنه "Financial Fool's Day" یا "روز احمق های مالی" نامیده شده بود) مرکز شهر لندن شاهد تظاهرات بزرگی بود که در سال های اخیر سابقه نداشت. در این روز هزاران نفر از چند مسیر مختلف به سوی محلی که چندین بانک و موسسه مالی بزرگ و از جمله بانک مرکزی انگلستان در آن قرار دارد راهپیمایی کرده و با سر دادن شعار های گوناگون اعتراض خود را نسبت به سلطه نظام ظالمانه سرمایه داری و سیاست های ضد مردمی دولتهای سرمایه داری ابراز نموده و آگاهی خود نسبت به سالوسی فدرتهای بزرگ سرمایه داری که به هر وسیله ای متوسل می شوند تا هر چه بیشتر بار بحران اقتصادی کنونی نظام خود را بر دوش کارگران و توده های ستمدیده سرشکن نمایند را با شعار ها و پلاکارد های خود به نمایش گذاشتند. در همین روز جدا از این حرکت اعتراضی چند هزار نفر نیز در اعتراض به سیاست های تجاوزگرانه دولت آمریکا در حمله به عراق و افغانستان در مقابل سفارت آمریکا دست به یک تجمع اعتراضی زده و با راهپیمایی بسوی مرکز شهر خشم خود نسبت به جنایات آمریکا در عراق و افغانستان را فریاد زدند. در این راهپیمایی پلاکارد های کمونیست ها، آنارشویست ها، طرفداران محیط زیست و مخالفین سلاحهای اتمی و کشتار جمعی با برجستگی مشاهده می شد و حضور مبارزینی که از کشور های دیگر اروپائی جهت نشان دادن همبستگی خود و ابراز خشم و نفرتشان از سیستم پوسیده ای که به زور استثمار و قدرت اسلحه با بر جا مانده است به لندن آمده بودند محسوس بود. تعدادی از فعالین سیاسی و نیرو های ایرانی در لندن از جمله فعالین چریکهای فدائی خلق ایران نیز در راهپیمایی شرکت داشتند. در جریان این راهپیمایی شعار های مختلفی از سوی تظاهر کنندگان سر داده شد و با در پلاکارد ها به نمایش در آمد که مضمون آنها از جمله چنین بود: "زنده باد انقلاب"، "مقاومت نتیجه خواهد داد"، "با پول مردم فقیر بحران پولدار ها را حل می کنند"، "مالکیت دردی است"، "بانک ها شیطان اند" و ...

پلیس لندن با بسیج نیروی بزرگی که بخشا از سایر نقاط انگلستان برای مقابله با این تظاهرات فرستاده شده بود، همه تلاش خود را بکار برد تا اعتراض مردم را کنترل و از پیوستن معترضین به هم جلوگیری نماید. دسته های پلیس تظاهر کنندگان را به طرق مختلف از هم جدا کرده و با محاصره آنها اجازه حرکت را از آنها سلب می کردند. در بستر همین سیاست بخش بزرگی از مردم در محل بانک مرکزی انگلستان برای ساعت ها در محاصره نگهداشته شده و به آنها اجازه حرکت و خروج از منطقه داده نمی شد. برغم همه این اقدامات، گروهی از تظاهر کنندگان موفق شدند که راه خود را به درون ساختمان بانک سلطنتی انگلیس باز کرده و با اشغال آن پلاکارد های اعتراضی خود را بر سقف و پنجره های این ساختمان نصب کنند. تظاهرات اول آوریل علیرغم همه تشبیهات پلیس حرکت اعتراضی موفقی بود که به مثابه هشدار به برگزار کنندگان کنفرانس سران ۲۰ کشور صنعتی تلقی می شد. به این وسیله نیرو های مبارز و توده های ستمدیده اعلام می کردند که وضع نکبت بار کنونی که حاصل سیستم سرمایه داری و سیاست های غارتگرانه و ضد کارگری آنهاست را تحمل نکرده و برای مقابله با این سیاست ها به هر وسیله ای توسل خواهند جست. در پایان تظاهرات، برخورد هائی بین پلیس که بطور وسیعی از تظاهر کنندگان عکس می گرفت و گاه برخورد های تحریک آمیزی داشت با تظاهر کنندگان رخ داد که در نتیجه تعدادی از معترضین مجروح و تعدادی نیز دستگیر شدند.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - لندن - اول آوریل ۲۰۰۹

توضیح "پیام فدایی": بر طبق گزارشات منتشره در جریان این تظاهرات یک روزنامه فروش زحمتکش بنام "یان تامپسون" بدست پلیس به قتل رسید.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!